

نشست بیست و پنجم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۸)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا
در سیزده نشست اول مقدمتاً از درون به بیرون خودمان را درون‌کاوی کردیم:

از آغاز تا به اینجا؛ سیزده نشست، یک فصل

درون‌کاوی

بحران‌یابی

سعی خروج از بحران

متدکاوی

طراحی متد

تبیین ما

الگوی ما

از درون خودمان در آمدیم و بیرون را نگر بستیم، در درون خودمان به بحران پی بردیم و در بیرون نیز بحران را لمس و به سنت بشر سعی کردیم در مدارهای پیرامون خودمان از بحران خارج شویم. برای خروج به روشی نیاز داشتیم و محتاج بودیم که به متدی مجهز شویم، طراحی متد را در دستور کار دو جلسه قرار دادیم؛ متدی که با عقل کمتر از متوسط خودمان به آن رسیدیم، متد سه‌سطحی بود که عبارتند از: پیشاتبیین، تبیین و نهایتاً پساتبیین. سعی به دیدن تبیینی که خدا توصیه می‌کرد، نمودیم. توصیه می‌کند در مواقع

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۱ می‌باشد.

بحران و بن‌بست سیری را از خودتان به سوی من آغاز کنید، یک مبنای کوچک خودتان و یک مبنای بسط و منتشر هم من هستم. الگوی ابراهیم یک الگوی مابه‌ازای این توصیه بود و پنج جلسه روی آن درنگ کردیم.

لذا در سیزده نشست اول درون مشکل‌دار و پیرامون بحران‌دار را درک کردیم و همچنین انسان بن‌بست‌ندار را که ما هم یکی از آنها هستیم و مشروط به رعایت شرایط، بن‌بستی نداریم. پیشینیان متددار و «ما»ی تبیین‌دار را دیدیم و خودمان نیز به جرگه‌ی انسان‌های خروج‌کننده از بن‌بست و بحران پیوستیم و نهایتاً ابراهیم الگووار را مورد بحث و بررسی قرار دادیم. در فصل دوم گفتیم با توجه به اینکه «او» در تجارب باطنی خودمان و در کتابی که پیش روی ماست مکرر تصریح می‌کند که من را هم طرف مشورت قرار بدهید، من را هم به بحران‌ها و روندهای‌تان بخوانید و به مسیرهای خروج‌تان دعوت کنید، دعوتش را جدی بگیریم. حال که «او» ادعا می‌کند، آن را بررسی کنیم، نه از باب اینکه ادعا را محک بزنیم، ما در توان‌مان نیست که «او» را محک بزنیم، بلکه خودمان تجربه کنیم و متوجه شویم که آیا «او» داشته‌های سترگی دارد که این دعوت را صورت می‌دهد؟

دوم فصل؛ باب بگشا

آستان باب:

«او» نقطه اتکاء

ماء، فاعل استمراری

ما در این تجربه می‌توانیم «او» را نقطه اتکاء فرض کنیم، ولی آیا ما هم فاعل استمراری هستیم؟ به این مفهوم که آیا به دنبال رابطه‌ی مستمریم یا به شکل مناسبی، سه‌کنجی و در بحران و بن‌بست به «او» مراجعه می‌کنیم و در هنگامی که از آنها خلاصی یافتیم، باز با «او» بیگانه و به تبع بیگانگی با «او» از خودمان هم بیگانه می‌شویم؟ چند جلسه‌ای روی این بحث متمرکز شدیم که به چه علت «او» می‌تواند نقطه اتکای ما قرار بگیرد و آیا ما اهل عمل و استمرار آن هستیم و می‌خواهیم با «او» رابطه‌ی مستمر برقرار کنیم یا نه؟ لذا این رابطه دو سو دارد؛ «او» هیچ وقت بدون اعلام نیاز کیفی ما، رابطه‌ی کیفی برقرار نمی‌کند. البته به صفت خالقیتش، رابطه‌ی معمولی ایجاد می‌کند؛ توضیح می‌دهد که هدایت عام کسی را که خلق می‌کنم در حوزه‌ی مسئولیت من است، اما بحث ما فراتر از هدایت عام است. اگر بخواهیم کار استراتژیک، جدی، درازدامنه و افقدار بکنیم و بخواهیم «او» نیز ویژگی‌های استراتژیکش را به عنوان یک آورده به پروژه‌ی ما وارد کند، آن‌گاه دو سوی

رابطه یک فرق کیفی می‌کند: «او» خدای استراتژیک کمک‌کار تیماردار مشورت‌ده با جلوه‌های کیفی و جلوه‌های عادی می‌شود و ما نیز ویژگی‌هایی را از خودمان به نمایش می‌گذاریم. لذا، این رابطه دو سو دارد، همچنان‌که رابطه‌ی ابراهیم و خدا دو سو داشت، یک انسان دوست یک خدای دوست؛ رابطه‌ی موسی با «او» که در هفت جلسه‌ی اخیر روی آن ایستادیم نیز چنین است. موسی انسانی دغدغه‌دار، شوریده و آسیب‌ساز است که پروژه‌اش را به اجرا درآورد، ولی روش متناسب ندارد و برخوردهای نامتناسب با ایده‌اش می‌کند و خدا در کارش می‌آید. اینها همه دو سو دارند، در تجربه‌ی امروز مدرن ما نیز دو سو هست؛ یعنی، انسان‌های مدار رهایی و مدار تغییر که نمونه‌هایی از آنها در ذهن ما هستند، چه در ایران و چه بیرون از آن، آنها نیز طبیعتاً یک خود کیفی و یک خدای کیفی تعریف کرده‌اند. اگر ما نیز بخواهیم به جرگه‌ی کیفی‌کاران و افق‌داران بپیونددیم و البته نه اینکه یک کار محیرالعقول بکنیم، بلکه در حد توان خودمان اقدامی بکنیم [باید این رابطه را جدی بگیریم]. ما چهار ویژگی داریم و «او» نیز چهار ویژگی مقابل ما خواهد داشت:

تبیین؛ رابطه‌ی دو سویه؛

(او)	ما
فعال نامحدود	فعال محدود
عرضه‌گر	تقاضادار
منتظر	منتظر
قاعده‌دار	روی‌آور

در ابتدا باید ما درک کنیم رابطه دو سو دارد و ما فعالی هستیم که محدودیت‌های خودمان را داریم. ما محدود و «او» فعال نامحدود است. قبلاً مثال زده شد که در دهه‌ی ۱۹۶۰ یک بسکتبالیست به نام ویلت چمبرلین^۱ بود که کاری محیرالعقول انجام داد و دیگر هم تکرار نشد، در یک بازی بسکتبال به تنهایی ۱۰۰ امتیاز آورد. در حال حاضر بسکتبال آن‌چنان پیشرفت کرده و هنرمندانه شده است که یک تیم به سختی ۴۰ دقیقه باید عرق‌ریزان جان

۱. Wilt Chamberlain: ویلتون نورمن چمبرلین (متولد ۱۹۳۶ - درگذشت به سال ۱۹۹۹) بازیکن بسکتبال اهل آمریکا و یکی از بزرگ‌ترین بازیکنان تاریخ بسکتبال جهان و همچنین اتحادیه ملی بسکتبال است. چمبرلین با قد ۲۱۶ سانتی‌متر در پست سنتر بازی می‌کرد. او تنها بازیکن در تاریخ NBA است که موفق به کسب ۱۰۰ امتیاز شخصی در یک مسابقه شده است.

بکند تا مثلاً امتیاز ۱۰۰ بیاورد و آن هم بیشتر در لیگ آمریکا رخ می‌دهد. در ایران خودمان ممکن است سالی دو سه مرتبه یک تیم به ۱۰۰ برسد، ولی ویلت چمبرلین در یک بازی ۱۰۰ امتیاز برد! یک قد حدود دو متر و بیست سانت داشت و هنگامی که دستانش را باز می‌کرد می‌توانست یک شعاع دو متری را پوشش بدهد. یعنی، درازدست‌ترین انسان به لحاظ فیزیکی بود، در پرش و ایستادن و... خیلی فعال بود، منتها فعال محدود است. ما هم می‌توانیم فعال در هستی بشویم، ولی به هر حال فعال محدودیم و خدا فعال نامحدود است، البته اگر ما این را درک کنیم.

دوم این است که به نسبت تقاضاداری ما، «او» نیز به همان نسبت عرضه‌گر خواهد بود. نمی‌شود که ما تقاضای محدودی داشته باشیم و «او» نامحدود با ما برخورد کند. اگر با ابراهیم و موسی نامحدود برخورد کرد و در تجارب ۵۰-۴۰ سال جهان معاصر با یک گاندی که دو ماه در سال روزه می‌گرفت، آن هم روزه‌های ۴۸ ساعته‌ای که با یک جرعه آب و یک دانه بادام سر می‌کرد، [نیز برخورد کیفی کرده، از آن رو بوده که] تقاضای کیفی داشته و خدا هم با او بسیار بسیار کیفی برخورد کرده است. ما نیز به هر نسبت که تقاضا داشته‌باشیم، «او» به همان نسبت عرضه‌گر است؛ یعنی، قاعده و قانون دارد؛ ضمن اینکه وجودش در اختیار همه هست، منتشر، مبشر و در اختیار است اما به هر حال عرضه‌گری است قانون‌مند.

اما ما یک وجه اشتراک با «او» داریم، انتظار داریم که «او» به ما در سیرها، پروژه‌ها و پروسه‌های مان کمک ویژه‌ای کند. «او» هم منتظر است، انتظار «او» هم این است که به نسبت آوردگی و کمک‌کاری «او»، ما نیز جدی‌تر، فعال‌تر، امیدوارتر و با چشم‌انداز شورانگیزتری برخورد کنیم. لذا، هر دو منتظر هستند، هم انسان منتظر است و هم «او». منتها انسان منتظر عرضه ولی «او» بی‌نیاز است، انتظارش این است که به نسبتی که کمک می‌کند، انسان هم در سیر جدی‌تر باشد.

نهایتاً ویژگی چهارم اینکه ما روی‌آوریم و «او» هم روی ما را پس نمی‌زند و نیاز ما را معطل نمی‌گذارد، اما باید در نظر داشته باشیم که روی‌آوری ما در مقابل آن کسی است که قاعده‌دار می‌باشد و متناسب با روی‌آوری ما، «او» هم به ما رویکرد خواهد داشت. رویکرد «او» هم نامحدود است. مثلاً رویکردی که به ابراهیم داشت واقعاً نامحدود بود؛ یعنی، ابراهیم را دوست تلقی کرد و ابراهیم هم کاملاً با «او» در تنیده شد. الگوی ابراهیم به ما نشان می‌دهد که پیشروی خدا نامحدود است، مثل خلیجی نیست که یک مقدار در آب پیشروی کند، یا مثل دهانه‌ای نیست که یک مقدار آب در آن باشد. نه؛ این‌طور

نیست! می‌آید و محدودیتی ندارد. ابراهیم نیز محدودیتی نداشت، بالان و پروازان بود، به سمت او رفت و هر دو رسیدند به دوستی همدیگر و این دوستی ثبت شد و خدا به او لقب دوست کیفی و ویژه [خلیل] داد.

در حوزه‌ی تبیین، [خدا] توصیه‌ای بعد از شکست احد کرد و متذکر گردید که در بن‌بست‌ها از خودتان و من فرار نکنید. خودتان را جدی بگیرید، خودتان یک منزلگاه هستید و من نیز یک منزلگاه بسیار عریض و طویل هستم. بین این دو منزلگاه پاگردی درست کنید و در این پاگرد قدم بزنید، آن را گُردوری تلقی کنید، از این رفت و آمد حتماً به نتیجه‌ی ویژه‌ای خواهد رسید. اگر این را بپذیریم و بخواهیم طبق توصیه‌ی «او» از حواشی و از کناره‌ها به «متن» بیایم، «او» مددکار است - هر متنی که باشد، متن منزل، متن محل، متن دانشگاه و یا متن جامعه‌مان، متن متعلق به ماست. در ذهن ما حفته کرده‌اند که ما اهل حاشیه‌ایم! ما حاشیه‌ایم؟ نه! متن متعلق به ماست، متن برای قدرت نیست، متن متعلق به همین توده‌هایی است که نسل به نسل آمده و ما هم ادامه‌ی آنها هستیم. پروژه‌ی آدم را می‌خواهیم اجرا کنیم، اگر دولت‌ها هم در ادامه‌ی پروژه‌ی آدم بودند، وجه مشترکی هست وگرنه، ما آدم هستیم و پروژه‌ی آدم را در حد فهم و توان خودمان ادامه می‌دهیم. این خواست خداست، و خواست قدرت در کفه‌ی دیگر ترازو قرار دارد. البته هر قدرتی که الزاماً قدرت مستقر در کشور خودمان نیست؛ یک کفه‌ی ترازو این و کفه‌ی دیگر ترازو هم خواست «او»، کدام پیش‌خوان است که بین کفه‌ی ترازوی قدرت و کفه‌ی ترازوی «او» بالانس برقرار کند؟ لذا نباید ما اسیر این بالانس بشویم، ما ادامه‌ی آدم هستیم. فامیلی بود در ایران به نام «آدمیت». فامیلی خیلی قشنگی است! یعنی، بالاخره شناسنامه‌ی او به آدم می‌رسد. قبلاً بحث شد، انسان آمده پروژه‌ای اجرا کند و جهان را تسخیر کند، تسخیر نه از نوع هیتلری، تسخیر نه از نوع توسعه‌طلبانه! تسخیر به این مفهوم که در آن دخل و تصرفی بکند، اراده‌اش را جاری نماید و مناسباتی را پایه بگذارد. توصیه‌ی «او» به ما این است که انسان متن باشیم. انسان متن هم الزاماً فقط [فعال] عرصه‌ی سیاسی نیست، بلکه همه‌ی متن‌ها متعلق به ماست. اگر بخواهیم به متن بیونیدیم، طبیعتاً متونی که جنبه‌ی مرجع دارند و ما می‌توانیم به آنها رجوع کنیم را نمی‌باید از حوزه‌ی دید و دقت به دور بداریم:

تبیین؛ ما راجع، متون مرجع:

هستی؛ تاریخ؛ ما؛ کتاب

متن اول متن هستی یا این کتاب آفرینش بزرگ است که الی ماشاءالله در آن ملات برای درک، تدقیق، تحقیق و پیش روی هست. کتاب تاریخ و خود ما هم به اعتقاد «او» یک کتاب هستیم. تصریح می‌کند: «علیکم انفسکم»؛ یعنی، می‌گوید به درون خودتان بروید، نه، آن درون‌فسردگی و نه در لاک فرورفتن و مشابه خارپشت در درون فرورفتن یا همانند لاک‌پشت بودن و در درون فرورفتن. نه! منظور این‌گونه فرو رفتن نیست، منظور این است که خودتان هم متنی هستید قابل برگ‌زدن، متن خودتان را هم برگ‌بزنید. یک کتاب آخری هم هست به عنوان متن مرجع. لذا، ما اهل رجوع و راجع هستیم و آن متون هم که یکی از آن‌ها خود ما باشیم، پذیرنده‌ی مراجعان است. در ادامه‌ی تبیین دو کلید به ما می‌دهد:

تبیین؛ دو کلید و یک روش

دو کلید: خود؛ کرانه‌ها

ما هم روش خودمان را پیدا می‌کنیم. دو کلید این است که به خودتان بها بدهید و در این تبیین، به بیرون از خودتان هم که کرانه‌هاست، از نزدیک‌دست یا دوردست نیز بها بدهید. «آفاق و انفس». انفس ما هستیم، آفاق هم که با ادبیات خودمان کرانه‌ها می‌شود. یک روش هم خودمان انتخاب کردیم:

تبیین؛ دو کلید و یک روش

یک روش:

مواجهه با کتاب

انتخاب نشانه و گزاره

بررسی میدان موضوعی نشانه و گزاره

شان نزول

بارگیری از واژگان

تحلیل

بهره از منابع کمک‌متن

درک و دریافت نهایی

انتخاب روش می‌کنیم، با این تفسیر و توضیح که آن کتاب در اختیار هیچ طبقه‌ی خاصی نیست، رتبه‌بندی خاصی ندارد، منشاء آن خداست و چون «او» انشاء آن را کرده و چون

وجودش منتشر و به تساوی در اختیار همه هست، کتابش نیز منتشر و در اختیار همه هست. البته ما به کسانی که بتوانند کتاب را ترجمان امروزی کنند، پرده بردارند و تفسیر امروزی و کاربردی نمایند، رجوع می‌کنیم، آنها برای ما مرجع هستند، در هر لباسی هم می‌خواهند باشند. ولی عنوان شد که در دهه‌ی ۱۳۲۰ در ایران اتفاقی افتاد که از تبریز شروع شد، در ادامه به تهران و مهندس بازرگان و بعد به حنیف‌نژاد رسید که خود کتاب و مطالعه‌اش، برداشت و تفسیرش را از کف انحصار یک طبقه و یک لباس خارج کردند. ما هم در حد خودمان به دنبال فهم کتاب هستیم. ما نه مفسریم، نه پرده‌برداریم و نه می‌توانیم درک کاملی داشته باشیم. این درک ما ممکن است اشکالات متعددی داشته باشد که دارد، ولی درک مثل برق است و قابل پس‌انداز نیست. ما حق داریم که درک‌هایمان را با هم در میان بگذاریم و همه هم حق دارند که درک‌های ما را نقد کنند. لذا، اگر این موضوع را بپذیریم، ما با کتاب این‌گونه مواجهه می‌کنیم که سراغش می‌رویم و بین خودمان با او آشتی‌کنان برقرار می‌کنیم، او یک متن مرجع است و از آن آیه، تکه و موضوع انتخاب می‌کنیم، ترجمه‌ی لغت انجام می‌دهیم، تحلیلش می‌کنیم، از منابع کمک‌متن استفاده می‌کنیم و نهایتاً به یک درک و دریافت می‌رسیم.

تیین؛ دریافت‌های بنیادین

مسیر محترم - معتبر

پروژه مشترک

قاعده «او»

سهم و نصیب ما

یکی دیگر از کلیدهایی که ضمن کار پیدا کردیم - البته این‌طور که ما از خدا و ادبیاتش که در کتاب هست می‌فهمیم - این است که مسیر برای رفتن است، مسیر محترم و معتبر می‌باشد همچنان که عنوان می‌شود: «گر عشق نباشد، به چه کار آید دل!»؛ یعنی، یک لحظه چشم‌مان را ببندیم و فکر کنیم، می‌بینیم که اگر دل ما صندوق‌خانه‌ی رازهایی نباشد و سه‌کنجی که از آن عشقی ساطع شود وجود نداشته باشد، اصلاً آن دل شکم می‌شود و

۱. «گر با غم عشق سازگار آید دل / بر مرکب آرزو سوار آید دل / گر دل نبود کجا وطن سازد عشق / و ر عشق نباشد به چه کار آید دل» (ابوسعید ابوالخیر، رباعیات).

مرزی بین دل و شکم وجود ندارد. همچنان که دل به اعتبار مهرورزی و رازداری اش محترم است، مسیر هم به اعتبار اینکه باید رفت، [قابل احترام است]. مسیر برای آدرس دادن و اشاره کردن نیست، مسیر برای رفتن و «او» هم خدای راه است. مذهب هم برای مسیر آمده؛ انسان هم اهل سیر، دویدن و رفتن است و لذا این مسیر محترم و معتبر است. پروژه‌ای هم که در کشاکش این مسیر پیش برده می‌شود، قابل احترام است. باید در این پروژه‌ی مشترک بین «او» و ما که از آدم مشترک بوده و به ابراهیم رسیده، به موسی رسیده و اکنون به ما نیز رسیده است، در حد وزن و ابعاد خودمان [تمام‌قد حاضر شویم]، نه متوهم باشیم نه خودکم‌بین! ما نیز می‌توانیم پروژه‌ی مشترک با «او» اجرا کنیم، منتها «او» قواعدی دارد و اگر ما آن قواعد را رعایت کنیم، در پروژه‌ی ما مشارکت می‌کند. در این صورت ما نیز در این پروژه‌های ریز و درشت درون هستی که فعالان هستی آنها را پیش برده‌اند، سهم و نصیبی خواهیم داشت. همه‌ی این بحث‌ها بر سر سهم و نصیب ماست. جلوتر که آمدیم این بحث مطرح شد که حال که می‌خواهیم در «او» را دق‌الباب کنیم، داشته‌های «او» چیست؟

بحث پیشاروی؛ تبیین ما:

داشته‌های او؛ کارکردهای او

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۸)

او جریان‌ها و فیضان‌های متعددی از خودش ساطع می‌کند، همچنان که خدای منتشر است، داشته‌هایش هم متعدد و متنوع است. ما سعی کردیم این داشته‌ها را از آن داشته‌ها و صفات کلاسیکی که در ادعیه می‌آید و در عرف سنتی جامعه‌ی ما پس‌پیشانی‌هاست و خیلی الان دیگر برانگیزاننده نیست، [تمایز نماییم و] مشکلات امروزمان را مدنظر قرار بدهیم و ببینیم که آیا «او» توان برخورد با این مشکلات را در گذشته‌ها داشته یا نه؟ مثلاً یکی از مشکلات امروز ما چه فرمان، چه پیرامون‌مان، چه جریان فکری‌مان، چه جامعه‌مان و چه حاکمیت‌مان مشکل طراحی و مهندسی است. همه چیز فله و آمورف است، هیچ چیز در یک قالب در نمی‌آید، در یک ظرف قرار نمی‌گیرد و از هندسه‌ی کارایی برخوردار نیست. آیا خدا این‌قدر مهندس و اهل طراحی هست که در امروز ما در

بباید یا نه؟ الآن می‌بینیم که جامعه‌ی ما جامعه‌ی مصرف‌کننده‌ای است، آمار وارداتش را ببینیم، آمار واردات را با تولید مقایسه کنید، انباشت‌های گذشته‌ی فکری‌مان را با انباشت‌های اندک فعلی مقایسه کنید، این‌قدر از این مقایسه‌ها می‌شود کرد و در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که خلق در جامعه‌ی ما چندان جایی ندارد، غالباً دنبال تجارت هستند. به وفور تجارت‌پیشه وجود دارد و تولیدپیشه [چندان زیاد] نیست. آیا خدا هم تاجر است؟ آیا خدا هم از اول جهان دارالتجاره‌ای باز کرده یا نه، کارگاهی درست کرده است؟ عرق‌ریزان است، یا نه، با موبایل جهان را اداره می‌کند؟ با موبایل امکانات جهان را از اینجا به آنجا می‌برد یا خودش یک دستی دارد و دلاور است؟ می‌شود در شش روز این جهان را خلق کرد؟ آیا «او» که در شش روز این جهان را خلق کرده - شش روز خودش نه شش روز ما - می‌تواند در کارهای امروز ما در بیاید؟ می‌تواند ما را از موضع تجاری خارج کند؟ البته تجارت هم مدارهای متعددی دارد. تجارتی در خدمت تولید است که محترم می‌باشد؛ اسم تجارت فی نفسه بد نیست، ولی آنچه دیده می‌شود ابتذال مربوط به دوران ماقبل مدرن و قابل مقایسه با تجارت عصر ۴۰۰ سال پیش اروپا است. آیا خدا می‌تواند ما را از این وضعیت فاصله‌ی بعیدی که با تولید داریم، به سمت خلق ببرد؟ می‌تواند ویژگی‌های خلّاق به ذهن ما تزریق کند؟ یا خودمان می‌توانیم از «او» بخواهیم که ما را خلّاق کند یا نه؟ با این بحث‌ها آمدیم تا به خدای صاحب دید استراتژیک رسیدیم:

گزاره‌های استراتژیک در کتاب

فرجام اندیشی

اصلی - فرعی کردن

پاس‌عهد با او، با خود، با غیر

ذخیره و انباشت

ورود و خروج‌های به صدق

این‌گونه از کتاب می‌فهمیم که چند تاکید ویژه‌ی استراتژیک دارد، ما را به فرجام اندیشی و اصلی - فرعی کردن پدیده‌ها توصیه می‌کند و همچنین به عهددار و اهل ذخیره بودن و انباشت کردن و نهایتاً ورود و خروج‌های به سلامت به پروژه‌ها و پروژه‌ها دعوت می‌کند؛ لذا، تاکیداتش تاکیدات استراتژیکی است.

من رفیقم ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ
من؛

افق دارم؛ دورانديشم؛ طراحم؛ فرآورم؛ صبورم

وقتی که می‌گویند باب بگشاید و نزد من آید، تصریح می‌کند که اگر می‌خواهید کار درازمدت بکنید، من ویژگی‌های جدی دارم، صاحب منظر، اهل دوران‌دیشی و عزیزم، می‌توانم طراحی کنم، می‌توانم پروسه‌های فرآوری را سامان بدهم و صبرم نیز برای رسیدن از افق به تحقق، لبریز است.

«او»؛ مدبر از سقف تا کف

«او»؛ سوگند یاد کن به «مدبران در امور»

او خودش را در کتاب تعریف کرده، که مدبری هستم به طور دائم در حال مدیریت امور، از سقف تا کف هستی و ضمناً به کسانی قسم می‌خورد که اهل تدبیر در امور هستند. [طراحی استراتژیک خدا در طه را دیدیم:]

مدبر صاحب استراتژی؛

یک طراحی استراتژیک

در میانه یک - سه گزاره (طه، اعراف، شعراء) و چندین نشانه
طه: میانه سرشار با ۷۲ نشانه، ۳۰ بند، ۱۶ مرحله

برای دیدن اینکه واقعاً «او» توان طراحی استراتژیکی دارد که به درد امروز ما بخورد، سه گزاره مطول را انتخاب کردیم، یک صفحه‌ی گسترده و طولی در سوره‌های طه و اعراف و شعراء وجود دارد. گفتیم طه میانه‌ی کیفی و ساقه‌ی سبز کاهوی هستی و بسیار بسیار سرشار است و با ما صحبت می‌کند؛ ۷۲ نشانه با ۳۰ بند و ۱۶ مرحله در طه هست که ما می‌توانیم به وسیله‌ی آن به ویژگی استراتژیک خدا پی ببریم:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک

مرحله‌ی اول - طراحی :

تحلیل شرایط؛ برجسته‌سازی تضاد اصلی؛
هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری محری:

تورا برای خود پروردم - فرآوردم

- مرحله‌ی سوم - کارسپاری استراتژیک:
پیام دورانی: برهنه‌پا شو! سبک‌بال شو! غزال شو!
وحی از «من»، گوش از «تو»؛
- مرحله‌ی چهارم - تجهیز کیفی:
تفهیم مبنا؛ جلوه‌های ویژه
مرحله‌ی پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام:
به سوی فرعون طغیان‌گر رو با نشانه‌ها - براهین
مرحله‌ی ششم - تأمین فهرست تقاضاهای مجری:
خواهنگی شفاف مجری - اجابت بی‌چند و چون «او»
مرحله‌ی هفتم - یقین مخاطب، گروه هدف استراتژی:
توده مردم
مرحله‌ی هشتم - تجهیز به یاد، متن و روش:
ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش متناسب مواجهه
مرحله‌ی نهم - تجهیز روحی - روانی:
جرات‌بخشی، اعتمادآفرینی
مرحله‌ی دهم - همراهی دل‌دل با مجری:
دریاب، پروژه مشترک است
مرحله‌ی یازدهم - اقدام:
فرمان رفتن، طرح موضوع کردن، مطالبه‌جو بودن
مرحله‌ی دوازدهم - طرح موضوع - تبیین مجری:
تبیین، تلنگر، دعوت
مرحله‌ی سیزدهم - آوردگاه اندیشه - عمل:
تلاش برای تأثیر، مواجهه دیدگاه - روش
مرحله‌ی چهاردهم - ادامه تجهیز:
بیم‌زدایی، ترغیب اعتلایی
مرحله‌ی پانزدهم - برتری ماقبل پایانی:
برتری توحید، برتری دینامیسم
مرحله‌ی شانزدهم - اقدام نهایی: محو - جانشینی
محو فرعون و مدار فرعون؛ جانشینی بنی اسرائیل

از آنجایی که این موضوع متعدد تکرار شده فقط مراحل و عناوینش را عنوان می‌کنیم. خدا در پروژه‌ی مشترک با موسی برای مواجهه با فرعون و رو به تحول بردن جامعه‌ی مصر شانزده مرحله را تعبیه کرد: طراحی، گزینش مجری، کارسپاری استراتژیک به مجری، تجهیز همه جانبه‌ی او، توجیه او، تامین فهرست تقاضاهایش، مردم را مخاطب استراتژی قرار دادن، تجهیز مجری به یاد و متن و روش، تجهیز روحی روانی او، همراهی دلادل با او در پیش‌برد پروژه، رساندن موسی به سر فصل اقدام، روش دادن به او برای ورود به مرحله‌ی اقدام و نهایتاً رسیدیم به مرحله‌ی شانزدهم که محو فرعون و مدار او و جانشینی بنی‌اسرائیل بود. بحث تا اینجا پیش آمده، حال بحث امروز ادامه‌ی بحث‌های پیشین است، ان‌شاءالله جلسه‌ی بعد بتوانیم بحث خدای استراتژیک را تمام کنیم.

اگر خدا بخواهد جلسه‌ی بعد بتوانیم از تجربه‌ی خانم قدس [بانی موسسه‌ی «محک»] استفاده کنیم. یعنی، ببینیم این بحث‌ها که از کتاب و تاریخ در جستجوی هشتم، آیا امروزه هم کاربردی دارد یا نه؟ البته با ترجمان امروزی خودش. موسسه‌ای هست به نام محک که بیست سال پیش بنیانش نهاده‌اند. ۴-۵ مادر که کودکان‌شان درگیر سرطان بودند، مرحله طی کردند، هر مرحله را جمع‌بندی کردند و به مرحله‌ی بعد وارد شدند. همین سنت خداست، سنت خدا هم محیرالعقول نیست. انسان‌های عادی پیرامون ما نیز همین کارها را می‌کنند، شاید چون ما نمی‌کنیم، مقداری محیرالعقول به نظر می‌رسد. از یک زیرزمین کوچک ۶۰ متری استیجاری در چیدر [آغاز کردند] و در سیر خودشان به یک بیمارستان دوازده طبقه در دارآباد رسیدند و در حال حاضر با یک جمعیتی حدود دوازده هزار کودک بی‌بضاعت سرطانی در ایران ارتباط دارند. ایشان تشریف بیاورد و توضیح بدهد، ببینیم موقع استارت پروژه و طی کردن مراحل اصلاً خدایی بوده است؟ خدایی که می‌گوییم کمک‌کار است، اصلاً در پروژه‌ی اینها ظاهر شده، کمک‌رسان و انگیزه بخش‌شان بوده و انرژی به آنها تزریق کرده است؟ ببینیم که در دوران مدرن هم این اتفاقات می‌تواند بیافتد یا نه؟ ان‌شاءالله بتوانیم هر ماه یک مهمان داشته باشیم و بحث‌مان را به‌روز کنیم، این روش کمک به درک جدی‌تر ما می‌کند. اگر ایشان آمدند جلسه در اختیار ایشان است و اگر نیامدند بحث خودمان را تمام می‌کنیم. اگر نشد با آقای فروهر هم صحبت شده است؛ ایشان جمعیت «تولد دوباره» را تاسیس کرده است. آنها هم تجربه‌ی کیفی دارند. آقای فروهر معتقد است از اول که به این فکر افتاد یک خدای مشری در کارش بوده است. بی تکلف بنشینند صحبت کنند و جمع از آنها بپرسد، آخر سر بعد از صحبت آنها و پرسش و پاسخ‌ها، به قول قدیمی‌ها خدا را در امروز بچوریم و جستجو کنیم.

خدایی که در دوردست‌ها توانسته پروژه‌ی مشترک با بشر پیش ببرد، امروز هم می‌تواند پیش ببرد؛ مشکل از بشر است، مشکل از ماست که تقاضای مان در سطح تقاضای ابراهیم و یا موسی نبوده؛ ابراهیم یک طمأنینه‌ای هم داشته، موسی طمأنینه هم نداشته، خدا را رها نمی‌کرده، پردغدغه بوده، این قدر آزمون و خطا کرده تا یک موسای پخته‌ای شده و یک قوم را از تلاطمی عبور داده است. ان‌شاءالله بتوانیم دو جلسه‌ی دیگر این بحث را تمام کنیم تا به جمع‌بندی برسیم.

از این استراتژی خدا که یک استراتژی پیروز است، از طراحی تا نتیجه، به دستاوردهایی می‌رسیم. استراتژی پیروز مهم است، چون ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که پیروزی کم است. مثلاً، امکان دارد هر چهارسال یک‌دفعه یک تیم از ایران به جام جهانی برود. پیروزی‌های جامعه‌ی ما متاسفانه در این حدود شده است؛ نمی‌گوییم این پیروزی نیست، آن، هم برای جامعه‌ی ورزش و هم برای جامعه‌ی بزرگ که هیچ دل‌خوشی‌ای ندارد، پیروزی است. پس از برد ایران از استرالیا و بعد از پیروزی در جام جهانی [مردم] در کوچه می‌ریزند، [چون] دل‌خوشی دیگری ندارند که در کوچه بریزند. چون در جامعه‌ی ما پیروزی وجود ندارد، استراتژی وجود ندارد که به پیروزی منجر شود، دستاوردهای ملی نمی‌بینیم. البته دستاوردهای خرد محلی و منطقه‌ای وجود دارد؛ در صورتی که از دستاوردهای ملی از نوع ملی کردن نفت یا در دوران جدیدتر از نوع فتح خرمشهر خیلی فاصله داریم. لذا، مشی خدا مشی پیروز می‌باشد، این خیلی مهم است! نه صرفاً به خاطر خدایی‌اش، خدایی‌اش نیز مهم است، بلکه به خاطر درایت و هندسه و رعایت قواعد، مشی «او» مشی پیروز و استراتژی «او» نیز استراتژی پیروز است. این می‌تواند امیدی به ما بدهد. بالاخره بیرون از مدار چهار سال یک‌دفعه‌ی فوتبال که اگر رخ بدهد، ما هم می‌توانیم به پیروزی فکر کنیم! لذا مشی خدا و استراتژی «او» استراتژی پیروز است.

استراتژی پیروز؛

از طراحی تا نتیجه

چشم‌انداز

پیش‌نیاز

جهاز

فاز

عنصر پیشتاز

اندیشه - عمل سبب‌ساز

از اول تا آخر پروژه‌ی مشترکی که خدا با موسی پیش برد و به محصول نیز رسید، چند ایلمان یا عنصر وجود داشته است: اول چشم‌انداز، دوم پیش‌نیاز، سوم چهارم فاز، پنجم عنصر پیشتاز، ششم اندیشه و عمل سبب‌ساز است. یعنی، ما از این روایت مطولی که خدا در طه و در کنارش، در اعراف و شعراء و جاهای دیگر کرده است، این عناصر را درک می‌کنیم. چند مرتبه نیز عنوان گردید که شاید یک مرتبه در طه بحث می‌شد بس بود، چرا در اعراف تکرار می‌کند؟ چرا در شعراء روایت مجدد می‌کند؟ چرا در هود باز به آن می‌پردازد؟ چرا در جای‌جای کتاب این را مطرح می‌کند؟ به خاطر اینکه یک مجموعه‌ای از مواد و مصالح می‌سازد که ملات تحلیل ماست و گرنه می‌توانست این کتاب را فصل به فصل کند، عاجز نبود؛ مثلاً، فصل موسی، فصل مصر! همانند کتاب‌های انسانی دیگر. ولی فصل به فصل نیست؛ داستان موسی را پاشانده، داستان ابراهیم را پاشانده، دینامیسم‌اش را منتشر کرده، به واقع توحید ابراهیم را در کتاب پخشانده است. ما اگر بخواهیم اهل پژوهش و کار درازمدت باشیم، در جهان رو به تحول خودمان پروژه‌ای با مضمون تحول، طراحی و اجرا کنیم، ما را می‌انگیزاند که این کتاب را جستجو کنیم. این پازل‌ها را آرام‌آرام جمع کنیم، پازلی که خدا در داستان موسی و فرعون و روی پروژه‌ی مشترکی که خودش با موسی در مواجهه با وضعیت مصر با محوریت فرعون اجرا کرد را بچینیم. از روایت‌ها در طه، اعراف، شعراء، هود و آیات پراکنده‌ی این طرف و آن طرف کتاب درک می‌کنیم که این شش عنصر در این طراحی خدا وجود داشته است: چشم‌اندازی داشته، برای تحقق آن منظر و افق دوردست به پیش‌نیازهایی نیاز بوده است، پیش‌نیازها که فراهم می‌شود، تجهیز مهم می‌شود، مرحله‌بندی الزام پیدا می‌کند، به یک عنصر پیش‌برنده نیاز داشته است و نهایتاً به یک جوهر تفکری.

۱. چشم‌انداز

در مرحله‌ی اول خدا رسام است. آن گونه که ما از پروژه‌ی مواجهه با فرعون می‌فهمیم، خدا رسام و اهل رسم است، چشم‌اندازی ترسیم می‌کند. به حضرت محمد(ص) در ابتدای آیات ۸۰ - ۹ سوره‌ی طه می‌گوید: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟»، با این پرسش چشم‌انداز را مطرح کرده است. پس در این طراحی در مرحله‌ی اول خدا اهل ترسیم است، رسام است. البته این چشم‌انداز پیش‌نیازهایی دارد. ما نیز تخیلات زیادی در ذهن‌مان داریم، رویاها و آرزوهایی که شاید از کودکی با ما باشد. ولی تفاوت ما با خدا یا

انسان‌های پیش‌برنده می‌تواند این باشد که [برخلاف ما] چشم‌انداز آنها در صندوق‌خانه‌ی پس‌پیشانی نمی‌ماند و آرام‌آرام می‌آید که حالت تحقیقی به خودش بگیرد.

۲. پیش‌نیاز

براساس فهم ما از مجموع آیات و گزاره‌های روی این موضوع، بعد از چشم‌انداز، پیش‌نیاز فرا می‌رسد. اینجا خدا دست به یک تبلیغ عملیاتی می‌زند. یعنی، این چشم‌انداز نیاز به فضای متناسب خود دارد. برای تحقق، نیاز به مجری و نیاز به تحول زمان دارد. از زمانی که خدا آن چشم‌انداز را مطرح می‌کند تا زمان تحققش حدود سه دهه زمان می‌برد. ما فکر می‌کنیم همه چیز می‌تواند در خُم رنگرزی تعبیه شود و شسته و رفته بیرون بیاید، ولی خدا به‌رغم توان شگرف، این‌گونه فکر نمی‌کند. سی سال، وقت کمی نیست. این سی سال مصروف پیش‌نیازها می‌شود تا فضای مناسب به وجود بیاید. آن زمان که موسی در میدان شهر آمد و با قبطنی درگیر شد و او را کشت، نه تنها فضای اجتماعی مصر حامی موسی نبود، بلکه در حال دستگیری‌اش بودند، تعقیب و مراقبت برایش گذاشتند تا دستگیرش کنند. [موسی در آن برهه] خیلی پیرامون اجتماعی نداشت، تعدادی هوادار داشت، ولی در سرفصل آخری، یعنی مرحله‌ی شانزدهم پروژه، با فرعون رخ‌به‌رخ شد و اتفاقات مهمی افتاد. این اتفاقات نیاز به زمان و مجری داشت، تحول زمان، تحول مجری و جلوه‌های ویژه، اینها همه در این پیش‌نیاز، قابل تبیین است. در این مرحله‌ی پیش‌نیاز، خدا می‌شود خدای طراح و ملزومات را برای پیش‌نیاز عملیاتی می‌کند.

۳. جهاز

مرحله‌ی سوم را «جهاز» برای پیش‌برد پروژه تشکیل می‌دهد. اولین ملزومات یا عناصر آن جهاز، پیام است. یک پیام جدید به موسی می‌رسد که دوران را باید تغییر بدهد و خدا با او کار توضیحی می‌کند و بعد جلوه‌ی ویژه به او می‌بخشد. بعد از اینکه خدای رسام است، خدای طراح می‌شود و اینجا خدای مجهز و تجهیزکننده می‌شود.

۴. فاز

مرحله‌ی بعد، «فاز» است. ما تصورمان این است که خدا همه‌ی ایده‌هایش را کن‌فیکونی پیش می‌برد. البته خودش هم چند جا تصریح می‌کند که اگر من بخواهم چیزی بشود،

بگویم بشو، می‌شود.^۱ از این طرف قضیه هم هست، بنا بوده که ارتفاع فرعون به سطح زمین برسد و در مقابل این فروکش، یک ارتقائی هم پیدا بشود، توده‌ها رشد و ارتقاء پیدا بکنند، قوم بنی‌اسرائیل بتوانند جانشین فرد فرعون و مدار پیرامونی‌اش بشوند. ولی این هم با «کن فیکون» صورت نگرفت بلکه با مرحله‌بندی صورت گرفت. آغاز هر مرحله در پی قوام عناصر در مرحله‌ی قبل بود و عقل و درایت خاص خودش را داشت و نهایتاً در این مرحله‌ی چهارم، خدا می‌شود خدای مهندس! [در مراحل قبلی، خدای] رسام، طراح و معجز بود [و در این مرحله خدای مهندس می‌شود].

۵. عنصر پیشتاز

مرحله‌ی پنجم، عنصر پیشتاز است. این پروژه باید یک پیش‌برنده‌ای داشته باشد، پیش‌برندگانی را لازم دارد. در اینجا برای اینکه پیش‌برندگان ایفای نقش کنند، خدا نقش فرآوری کیفی برای پیش‌برندگان خصوصاً موسی را بر عهده می‌گیرد و خدا می‌شود خدای فرآور. یعنی، اینکه عنوان می‌شود خدا بزرگ و سترگ است و... این بزرگی و سترگی‌اش را می‌توانیم تحلیل کنیم. بگذاریم از تفکر سنتی که خدا این‌قدر بزرگ می‌شود که دیگر اصلاً معلوم نیست کجاست و کجا می‌توانیم به [ریسمان] «او» چنگ بزنیم! در این نگاه [سنتی]، خدا، خدای بزرگی مانند توده‌ی ابر یا مانند ژله است، نمی‌شود «او» را گرفت، ژله را نمی‌شود گرفت، ولی خدای ابراهیم و موسی ژله نبود، خدای گاندی، خدای مصدق و خدای ماندلا ژله نبودند. یعنی، دست می‌اندازند، خدا می‌آید! [خدا] می‌گوید «من نزدیکم فرایم خوانید، من با شما ایجابی برخورد می‌کنم». این نشان‌دهنده‌ی وجوه متعدد و متنوع خداست. بزرگی «او» قابل تجزیه به عناصر شگرف و کاراست.

۶. اندیشه - عمل سبب‌ساز

در مرحله‌ی آخر، اندیشه و عمل سبب‌سازی برای تحول می‌آید. توحید از جامعه‌ی به محوریت فرعون رخت بر بسته بود، تقریباً همه «أنا ربکم الاعلی» ای فرعون را پذیرفته بوده‌اند. وقتی که [فرعون] به مردم می‌گوید خدای موعود موسی را با من مقایسه کنید، کسی چیزی مطرح نمی‌کند، یا آخر کار که می‌گوید من پروردگار بزرگ شما هستم، از

۱. به عنوان نمونه در آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی یس تصریح شده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: «چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش» پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود.»

پیرامونش اعتراضی صورت نمی‌گیرد، غیر از آن ساحران که در میدان از موسی شکست می‌خورند و در تشکیلات فرعون ریزش داریم، دیگر رگه و انشعاب و ریشه‌ای در مخالفت با فرعون دیده نمی‌شود. لذا، اندیشه‌ای مقابل اندیشه‌ی او می‌آید که از قبل هم بوده، اندیشه و دینامیسم توحیدی؛ اینجا خدا نقشی بر عهده می‌گیرد که جوهرپاشان و جوهرپخشان است.

پس خدا در این استراتژی پیروز که سه دهه وقت صرفش می‌شود، شش وظیفه بر عهده می‌گیرد، یا شش نقش متفاوت و در عین حال واحد و یکپارچه و درهم‌تنیده را ایفا می‌کند: خدای رسام، خدای طراح، خدای مجهز، خدای فراور، خدای مهندس، خدای جوهرپاشان و خدای جوهرپخشان.

ما خودمان را با خدا مقایسه کنیم. الآن بی‌حوصلگی، زودخواهی و تمام‌خواهی‌مان در همه‌ی زمینه‌ها و نه فقط سیاسی در چه وضعیتی است؟ او در این روایت به ما در [لحاظ کردن] عنصر زمان، عنصر حوصله و عنصر مرارت درسی داده است. همه تصور می‌کنند که روایت یک داستان است، خدا هم قصه‌گوست. زمان ما خانم عاطفی یا مرحوم صبحی [در رادیو] قصه‌گوی بچه‌ها بودند، الآن قصه‌گوی بچه‌ها خانم نشیبا است و از ساعت نه شب در رادیو ایران قصه می‌گوید. تصور عمومی جامعه به خصوص نسل‌های جدید یا روشنفکران ما نسبت به روایاتی که خدا می‌گوید، همان پنج دقیقه، ده دقیقه‌ی قصه‌ی خانم نشیبا است! یا روایت خدا، قصه‌ی [آقای] صبحی [در رادیو] دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ [تلقی] است. اگر خدا اهل قصه و روایت بود که این همه قاعده و قانون از این روایت‌ها در نمی‌آمد. این روایت‌ها برای به کار افتادن ذهن ما است تا فسفر مغز مصرف شود، ذهن ما هندسه پیدا بکند و نهایتاً بتوانیم در حد فهم خودمان مهندسی خدا و توان‌های متعدد جنبه‌ی مهندسی «او» را به تحلیل در بیاوریم - البته با همه محدودیت‌ها و اشکالاتی که فهم ما دارد. ما در این حد می‌فهمیم، در این طراحی یک ترتیب و تدریج عقلی به چشم می‌خورد؛ یعنی، خدا اهل ترتیب و تدریج عقلی است. الآن در دنیای مدرن قرار داریم، البته جامعه‌ی ما هنوز سیر مدرن را هم طی نکرده، ولی اروپا واقعاً جهان پیشرفته‌ی صنعتی است، آنها مرارت‌هایی را کشیده، دود چراغی و خاک کاری خورده‌اند، چون خودشان خلق کرده‌اند، الآن شأن خدا برای‌شان تنزل کرده است. فکر می‌کنند با عقل خودبنیاد و مدرن خودشان پیش‌برنده‌ی جهان هستند، ولی در جامعه‌ی ما که این

اتفاق‌ها هم نیفتاده است! جامعه‌ای همانند جامعه‌ی ما که مصرف‌کننده‌ی محصول نهایی آنهاست، البته با هزار اشکالی هم که به محصول نهایی آنها می‌گیریم، سیر خلق و فرآوری را طی نکرده است که خدا در ذهنش تنزل کند. جامعه روشنفکری ما نیز به تبعیت از آنها مصرف‌کننده‌ی پرینت دست چندم دستاوردهای فکری آن طرف است. به هر حال محصولات فکری غرب دستاوردهای ما است. بر این اساس است که الآن جامعه‌ی ما و روشنفکران عموماً این‌گونه فکر می‌کند که مثلاً علم و عقل مقابل خداست، ولی از این کتاب و از کتاب آفرینش و از کتاب تاریخ و از تجربیات داخلی خودمان به دست می‌آید که خدا مظهر و منشاء عقل است. یعنی، می‌خواهیم به این موضوع فارغ از اینکه مذهبی باشیم یا نباشیم، موسی را قبول داشته‌باشیم یا نداشته‌باشیم، به سنت تاریخ قائل باشیم یا نباشیم یا اصلاً خدا را بپذیریم یا نپذیریم، رویکرد پژوهشی داشته‌باشیم، بپردازیم و بگویم کتابی هست. اصلاً فرض کنید کتاب برای دوران ماقبل مدرن است و هر اشکالی می‌تواند به آن وارد شود، ولی به هر حال از این کتاب به دست می‌آوریم که آیا خدا هندسه عقل و درایتی داشته است؟

این قدر که ما می‌فهمیم این طراحی بسیار عقلانی‌تر از طراحی‌های بشری است. البته طراحی‌های بشری نیز بوده که در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، فکری و استراتژی از آن استراتژی پیروز درآمده، ولی این استراتژی، استراتژی تضمینی است، ضریب خطا در آن تقریباً نیست، به دلیل همین ترتیب و تدریج عقلی آن است؛ یعنی، می‌بینیم که اول ترسیم است، بعد پیش‌نیازهایش فراهم می‌شود، سپس جهاز برای این پروژه تدارک دیده می‌شود، مرحله‌بندی صورت می‌گیرد، خدا برای پیش‌برندگان سه دهه وقت صرف می‌کند تا موسی، موسی بشود. موسی کار خداست، خدا روی او وقت گذاشته، [موسی] از نوع این کادرهایی که امروز در جامعه‌ی ما می‌بینیم، نیست. کادر به این مفهوم که تبلور یا تجسم کارهای از پیش انجام‌شده می‌باشد. موسی این‌گونه است، کادر خداست. ابراهیم، لوط و شعیب با آن همه حوصله‌اش کادر خدا هستند. «او» به کادر فکر می‌کند و نهایتاً اینکه آن کادر هم صرفاً یک آدم پراگماتیست نیست.

همین دو - سه روزنامه‌ی مطرح را در دو - سه هفته‌ی اخیر بخوانید. می‌توان گفت که پنج، شش روز در دو هفته‌ی گذشته ستون‌های اصلی و سرمقاله‌ها در مدح پراگماتیسم است. می‌نویسند که آقا فکر یعنی چه؟ طراحی یعنی چه؟ فلسفه یعنی چه؟ استراتژی یعنی چه؟ ما بیاییم فقط تیم کار تشکیل بدهیم، آن هم چه وقت؟! مثلاً یک ماه مانده به

انتخابات تیم درست کنیم. همین او باما نیز که الآن رییس جمهور شده و به ظاهر همه فکر می‌کنند پراگماتیسم است، این‌گونه نیست! البته توان پراگماتیستی دارد، ولی برای هر کدام از این گزاره‌هایی که مطرح می‌کند یکی - دو پاراگراف تئوری دارد. من حساس شدم ببینم که او باما پراگماتیست است یا نه؟ آیا فکری پشت سرش هست؟ این بریده روزنامه‌های اخیر را جمع کردم و یک بررسی هم کردم، مجموعاً چهل صفحه ملات جمع شد. دیدم سیری طی کرده، سیرش نیز فکری بوده، از آن پایین پایین‌های حزب دموکرات بالا آمده، به دلیل رنگ سیاهش نیز همیشه تحقیر شده بود. ضمن اینکه یک سیر پراگماتیسم را طی کرده، کنارش یک گزاره‌هایی را دارد. الآن رسیده به اینکه جهان غرب باید با بنیادگراها آشتی کند. در تلقی جامعه‌ی ما این است که یک آدم پراگماتیست است و می‌خواهد اول کار مثلاً مسائل را با بنیادگراها و پراتیک‌ها حل کند ولی این‌طور نیست، برای آشتی تاریخی‌اش یک استدلالی دارد، تحلیل می‌کند که واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر آن سال که برج‌های دوقلو مورد حمله واقع شدند، محصول یک عقده و حقارت تاریخی است؛ این یعنی، یک پاراگراف تئوریک. این فرد، یک فرد پراگماتیستی نیست که دلال و آواری پروسه‌های پراگماتیستی بشود. ان‌شاءالله جلسه‌ی بعد می‌رسیم و می‌بینیم که انسان‌های منتخب خدا هم همین‌طور می‌باشند. یکی دو پاراگراف تئوریک جدی دارند، یک تحلیل از هستی، یک تحلیل از تاریخ، یک تحلیل از سیر تحولات و یک تحلیل از خودشان دارند. بله؛ یک دست و اندامی هم دارند که آن دست و اندام در خدمت آن پاراگراف‌ها قرار می‌گیرد.

اینجا استراتژی خدا عقلی است، که در آن هم ترتیب دارد و هم تدریج. تدریج در ادبیات ما؛ یعنی، کم‌کم! [ولی در واقع] تدریج [مرادف با] کم‌کم نیست. تدریج یعنی، درجه‌درجه، مدرج مثل دماسنجی که می‌گذارند یا درجه‌ای که موقع تب زیر زبان‌مان می‌گذاریم. این استراتژی از نوع آن درجه است، یک مرتبه احساسی بالا و پایین نمی‌رود، احساسی تغییر موضع نمی‌دهد، بلکه به تدریج، آرام آرام و با حوصله تغییر می‌کند، کسی نیز دنبال خدا نگذاشته، دنبال طراح استراتژیک نگذاشته، بلکه یک ترتیب و تدریج عقلی دارد. مشحون است از تدبیر و درایت و احاطه. یعنی، استراتژی با تدبیر، درایت و ادراک پیش می‌رود و نهایتاً با یک احاطه‌ای توامان است.

حال در حد وقت بیاییم یکایک اینها را باز کنیم: چشم‌انداز، پیش‌نیاز، جهاز، فاز، عنصر پیشتاز و اندیشه - عمل سبب‌ساز. این استراتژی را از طراحی تا نتیجه تحلیل کنیم.

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

چشم‌انداز:

شرایط‌شناسی

تشخیص تضاد اصلی

هدف‌گذاری

چشم‌اندازی را ما درک کردیم؛ وقتی که خدا در آیه‌های آغازین سوره‌ی طه برای حضرت محمد روایت کیفی می‌کند، [بینیم] این محمد(ص) در چه فضایی است؟ در چه مرحله‌ای است؟ آمده دورانی را تغییر بدهد، فکر نو آورده؛ او هم پراگماتیست نبود، عمل‌گرای صرف نبود، او هم سالی دو ماه به غاری می‌رفت برای فکر کردن. غار هم چیز محیرالعقولی نیست، الآن مثلاً ما می‌خواهیم فکر کنیم می‌رویم یک قدمی می‌زنیم، کتابخانه‌ای می‌رویم، خلوتی می‌کنیم، فیلم معنایی‌ای می‌بینیم، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم. آن موقع این چیزها نبوده، غار سکوت محض بوده که می‌توانست پچ‌پچ شاپرک‌ها را بشنود، می‌رود آنجا. غارنشین و تارک دنیا که نبوده، می‌رفته آنجا فکر می‌کرده، کم غذا می‌خورده، کم می‌خوابیده، زیاد فکر می‌کرده است. این یعنی، آدم فکوری است. یعنی، ۲۴ ساعت را برای خورش و خوابان وقت کم می‌گذارد و برای فکر کردن و اندیشه‌ورزی وقت زیاد می‌گذارد. اینکه محمد(ص) در این فاز و فضاهاست، به قول امروزی‌ها در مرحله‌ی «چه باید کرد؟» است. حال که در مرحله‌ی «چه باید کرد؟» است، برایش روایت می‌خواند. این روایت، روایت کیفی است. محمد(ص) هم اهل تحلیل و طبقه‌بندی است.

کتاب «آیین نبرد» نوشته‌ی مرحوم مصطفی طلاس که وزیر دفاع سوریه بود، در گذشته در دوران سربازی در اختیار [سربازان] قرار می‌گرفت؛ ما هم قبلاً و هم در دوره‌ی سربازی آن را خواندیم. این «آیین نبرد» را شما بخوانید!^۱ می‌بینید که محمد(ص) چقدر اهل

۱. مشخصات کامل کتاب مذکور بدین شرح است: ژنرال مصطفی طلاس، «پیامبر (ص) و آیین نبرد»، ترجمه‌ی حسن اکبری مرزناک، تهران: انتشارات بعثت، ۵۷۴ ص.

تاکتیک بوده، فارغ از اینکه پیغمبر خدا و مذهبی است، خود محمد(ص) چقدر فکر می‌کرده؛ این مهم است! فردی را می‌فرستاده که تعداد شترهایی را که برای سپاه مقابل برده می‌شود، شمارش کند، از تعداد و وزن شترها و از میانگین تکه گوشتی که به هر فرد سپاه مقابل می‌رسیده، تعداد افراد سپاه مقابل را تخمین می‌زده است. پس آدم فکوری بوده و در فاز و فضای کار استراتژیک قرار داشته است. حال خدا دارد برای او روایت می‌کند؛ روایت «او» روایتی کیفی است، داستان‌سرایی نمی‌کند، نمی‌خواهد کودک را شب بخواباند، بلکه برعکس می‌خواهد شب‌بیدارش کند. یک روایتی هست که ما را خواب می‌کند و به چرت می‌برد، ولی در مقابل یک روایتی هست که اصلاً خواب را از سر به در می‌کند؛ این روایت [موسی و فرعون در سوره‌ی طه] از نوع خواب از سر به در کردن است.

در روایت برای حضرت محمد چشم‌انداز ترسیم می‌کند، شرایط دوران موسی و فرعون را توضیح می‌دهد که قبلاً روی آن ایستادیم و دیگر لازم نیست توضیح دهیم؛ تضاد اصلی همین فربه شدن طولی، عرضی و همه‌بعدی و به خصوص ارتفاع فرعون و پیرامونش بوده، که این فربه‌گی موجب می‌شد جامعه به یک لاغری محض فرو برود؛ یعنی، خودش مظهر قدرت، امکانات جمع‌شده و مظهر ایدئولوژی دوران است، ولی بقیه‌ی مدارهای پیرامونش دائم نسبت به او کوتاه‌تر می‌شوند تا به قول خدا، توده‌ی مردم حشرات الارض آن موقع تلقی می‌شدند، دیگر کسی برای آنها تشخیص قائل نبود. این تضاد اصلی را خدا تشخیص می‌دهد و هدف‌گذاری می‌کند؛ هدف هم حذف ارتفاع فرعون و ارتقاء توده‌ها بود. در این چشم‌اندازی که ما می‌بینیم خدا برای حضرت محمد توضیح می‌دهد، خدا برای شناساندن شرایط، توصیف‌گر و تحلیل‌گر می‌شود و در تشخیص تضاد اصلی، به دوران مصر تشخیصی می‌بخشد. در صنایع ادبی، صنعتی به اسم صنعت «تشخیص» داریم. یعنی، شاعر با استفاده از صنعت تشخیص به پدیده‌ها تشخیصی می‌دهد [و به اشیاء غیرزنده جان می‌بخشد]. مثلاً آب یا آینه یک شخصیتی دارند، این را صنعت تشخیص می‌گویند. خدا نیز اینجا از صنعت تشخیص استفاده می‌کند و به تضاد اصلی تشخیص می‌دهد. [در] تشخیص [به مصر، خدا نشان می‌دهد که] فرعون‌ی بوده که حد و مرزی نداشته و کاملاً خودش را مرتفع و صاحب ارتفاع می‌دانسته است. سپس خدا هدف‌گذاری می‌کند و برای محمد(ص) توضیح می‌دهد.

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

پیش نیاز

پیش فرض: پروژه مشترک است به قدر و به ارج

نمایانی یک ظرفیت

پدیداری تقاضا - راهکار

تنبیه، آزمون و تصحیح عنصر عامل

تبدیل متقاضی به مجری

در مرحله‌ی پیش‌نیاز، یک پیش‌فرض را از ابتدا بیان کردیم مبنی بر اینکه در جهان پروژه بین خدا و انسان‌ها مشترک است. البته انسان‌ها هر کدام به قدر و به ارج خودشان مشارکت می‌کنند. مثلاً، یکی ابراهیم است، یک ظرفیت ویژه و تقریباً نامحدود از خودش نشان می‌دهد، یکی نیز مثل ما است که ظرفیت، درجه و ارج‌مان محدود می‌باشد ولی بالاخره این ارج و درجه‌ی محدود مانع از این نیست که بتوانیم با «او» که در اندازه‌های خودش با ابراهیم پروژه پیش برده، در اندازه‌های خودش متناسب با ما پروژه پیش ببرد. با این پیش‌فرض، خدا در این پیش‌نیازها خیلی مهم است! این‌طور که خدا برای حضرت محمد در این روایت توضیح می‌دهد، در این مرحله‌ی تعیین پیش‌نیازها موسی پیدا می‌شود، ظرفیت‌هایی را از خودش نمایان می‌کند، در ابتدا در درون خودش و سپس ظرفیت [برونی] بروز می‌دهد. وقتی به میدان شهر می‌رود و با طیف پیرامون حاکمیت فرعون درگیر می‌شود یعنی، اعلام ظرفیت می‌کند. این ظرفیت چند ویژگی دارد: داوطلبانه و درون‌جوش است و همان حس «آدمیت» در آن هست؛ آدم رفت ولی حس آدمیتش در همه‌ی ما باقی و در موسی نیز بوده است. موسی قصد داشته برای خودش پروژه‌ای اجرا کند، عنصر ضدظلم بوده، قصد داشته با فرعون درگیر شود، منتها مشکلی نداشتن روش و اسلوب بوده است. در این موقعیت خدا با این ظرفیت برخورد فعالی می‌کند. به ظرفیت موسی توجه می‌کند و بعد از نمایانی ظرفیت موسی، او را گزینش می‌کند، با او برخورد مسئولانه می‌کند. ما خودمان ظرفیت‌هایی داریم، در پیرامون‌مان ظرفیت‌هایی جدی وجود دارد، اما ما نه با خودمان و نه با پیرامون مسئولانه برخورد می‌کنیم. ولی ممیزه‌ی خدا و انسان‌هایی از نوع خدا با ما این است که ظرفیت‌ها را جدی می‌گیرند، معطل نمی‌گذارند و با آن برخورد فعال می‌کنند، همانند برخورد فعالی که با موسی کرد.

اما وجه دیگر، تنبیه، آزمون و تصحیح عنصر عامل است. موسی آرام‌آرام در حال تبدیل شدن به یک عنصر عامل است. خدا تنبیهش می‌کند، یعنی، متنبه‌اش می‌کند. قتل اول را مرتکب می‌شود، خدا به او یک تلنگر می‌زند؛ در فردای قتل اول، به‌رغم استغفار و انتقاد از خودی که روز قبل کرده بوده، مجدداً می‌خواهد همان عمل را تکرار کند. اما باز خدا متنبهش می‌کند. در مراحل مختلف این تنبیه، آزمون و ابتلاء وجود دارد و تصحیح عنصر عامل دیده می‌شود.

آخرین وجه (تبدیل متقاضی به مجری) مهم است. «شاهکار خدا» اینجا دیده می‌شود. البته این عبارت (شاهکار خدا) متناقض به نظر می‌رسد، چون خدا خودش خداست و نمی‌توانیم بگوییم شاهکار خدا! [به بیان دقیق‌تر] «کار کیفی خدا» که می‌تواند مشمول همه‌ی ما هم بشود، تبدیل متقاضی بی‌روش و بی‌اصول اولیه به یک مجری کیفی است. این خیلی مهم است! این سی سال وقت می‌برد. سی سال وقت کمی نیست. الآن از تجربه‌ی جمهوری اسلامی سی سال گذشته، برای ما سی سال خیلی سنگین است، ولی خدا سی سال وقت می‌گذارد که موسی از یک عنصر زودخواه سراسیمه و آشفته‌ی عجول تبدیل به یک مجری کیفی و مدیر شود که بتواند یک جامعه را با خودش همراه کند. آخرین بند پیش‌نیاز (تبدیل متقاضی به مجری) خیلی مهم است، اولی (نمایانی یک ظرفیت) مهم است، آخرین بند نیز مهم می‌باشد. «او» به همه‌ی فعل و انفعالات و دینامیسم بشری مشرف و واقف است و عناصر دینامیک کیفی را نشان و شاخص می‌کند، آنها را بالا می‌آورد و روی آنها فرآوری انجام می‌دهد؛ تبدیل متقاضی به مجری خیلی مهم است! ما متعدد با خودمان برخورد غیرمسئولانه کرده و به خودمان ستم نموده‌ایم. آیه‌ای هست که خدا تصریح می‌کند انسان‌ها بر خودشان ستم ویژه روا داشتند و یا در ستمی که به خودشان کردند، افراط‌کار و مسرف بودند؛ «افراط‌کار نسبت به خودش!» ما در حد خودمان مشحون از ظرفیت هستیم، پیرامون‌مان نیز مشحون از ظرفیت است، اما به ظرفیت خودمان و پیرامون‌مان بها نمی‌دهیم. لذا، همه چیز برای‌مان قبرستان به نظر می‌رسد! کشور قبرستانی، جامعه قبرستانی، منزل قبرستانی، دانشگاه قبرستانی! واقعاً در نظر اول این گونه است، ولی آیا همه‌ی اینها قبرستان است؟ یک دینامیسمی، دستاوردی، امیدی، دریچه‌ای و روزنه‌ای نیست؟! اینجا خدا یک کار آموزگاری می‌کند، ظرفیت موسی که نمایان می‌شود، در سرفصل آغازین سی سال وقت می‌گذارد، بعد هم که چهل سال موسی پیامبر است، چهل سال، خستگی‌ناپذیر می‌دود، حدوداً هفتاد سال طول می‌کشد. خیلی مهم است! هفتاد سال خدا با یک نفر است، ظرفیت‌هایش را تحول می‌بخشد،

فرآوری اش می‌کند و در سی سال اول هم او را از یک فرد کم‌ظرفیت اولی به یک مجری پرظرفیت پایانی تبدیل می‌کند. مرحله‌ی بعد، مرحله‌ای است که خدا نقش مجهز را بر عهده می‌گیرد که صحبت کردیم:

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه
جهاز:

پیام

فرصت

لهیب

ویژه‌نشانه

تجهیز جلوه‌های گوناگون پیدا می‌کند. اول کار، پیام است، پیام توحید در صحرای سینا^۱ به موسی می‌رسد، بعد فرصتی برای انتشار در اختیار موسی گذاشته می‌شود؛ پیام موسی یک لهیب درونی دارد و خدا این لهیب را روشن نگه می‌دارد و نهایتاً نشانه در جلوه‌های ویژه به او داده می‌شود.

با توضیحی که خود خدا می‌دهد، این سیر قابل درک است. این پیام مقدمتاً موسی را متحول می‌کند. موسی همسر و فرزندش را در صحرا می‌گذارد و به دنبال آتش می‌رود. آتش هم همان پیامی بوده که موسی دنبالش بوده؛ یعنی، یک مشعلی که هم خودش و هم پیرامونش را منور و نیز دوران را روشن کند. این مشعل را خدا از او دریغ نمی‌کند. پیام و بعد فرصت؛ هم قبل از پیام و هم بعد از پیام به او فرصت داده، فرصت ضروری است! عنصر زمان برای نقش‌آفرینی و قوام پدیده عنصر ویژه‌ای است. این بیان خداست، ولی ما متاسفانه این درک را نداریم یا کم‌تر داریم و نهایتاً لهیب؛ چون خدا از ابتدا یک فتیله‌ی مشتعل روغن‌داری را در بطن موسی دیده، سعی کرده این روغن تمام نشود و این لهیب باقی بماند و با این لهیب است که آنجا می‌گوید: «تعینت را در بیاور آماده شو برای

۱. مطابق آنچه در قرآن آمده، پیام توحید نخست بار در وادی طوی بر موسی(ع) نازل شد و کوه سینا محل اقامت بنی‌اسرائیل بعد از خروج از مصر و همچنین جایگاه میقات موسی و نزول الواح تورات است. هرچند در برخی منابع تاریخی نیز کوه سینا به عنوان نخستین جایگاه نزول وحی بر موسی ذکر شده است.

دویدن^۱، انسانی که در درون لهیبی نداشته باشد، نمی‌تواند بدود، در خودش می‌ماسد، هفتاد متر برود می‌ایستد، مانع اول مانع هشتاد سانتی‌متر است که باید از روی آن بپری، دو مانع رد کنی می‌ایستی، مثل اسب گپ می‌کنی! موسی باید انگیزه‌ای داشته باشد تا بدود، او دوان‌دوان است، به او وحی می‌شود که کفشت را در بیاور، چهل سال باید بدوی! ماراتن دو ساعت و خرده‌ای است، تو باید چهل سال بدوی. این طه توصیف همین دوان بودن است، کل طه صدای پای غزال است؛ قبلاً صحبت شده عین غزال می‌دود، بی‌خستگی و بی‌تن دادن به تشنگی.

نهایتاً ویژه‌نشانه‌هایی را برای موسی تدارک می‌بیند؛ این ویژه‌نشانه‌ها الزاماً دوردست نیست بلکه متناسب با درک، نیاز و سطح دورانی تغییر کرده، که در مراحل بعد ان‌شاء‌الله خواهیم دید. می‌رسیم به فاز و مرحله:

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

فاز:

توجیه

تجهیز

اقدام

سیر ابراهیم قابل مرحله‌بندی کردن بود؛ کما اینکه مرحله داشت. سیر موسی نیز همین‌طور است. ۲۳ سال ایفای نقش پیامبر آخر، سیر لوط و ۹۰۰ سال نوح نیز این‌گونه است. یک آموزه‌ی دیگر توجه به مرحله است. از زمانی که پروژه [موسی] آغاز می‌شود تا زمانی که به پایان می‌رسد، آنچه ما از روایت خدا در می‌آوریم، سه مرحله‌ی اصلی دارد: توجیه، تجهیز و اقدام.

برای توجیه، می‌توان گفت که خدا وقت مکفی می‌گذارد، کار توضیح با موسی انجام می‌دهد؛ موسای عجول به موسای پرحوصله تبدیل می‌شود، خیلی وقت از خدا می‌برد، خدا خیلی حوصله می‌کند تا موسی مجاب می‌شود که عنصر زمان را رعایت کند، زمان جدی از خدا می‌گیرد.

۱. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه: ۱۲).

مرحله‌ی بعد از توضیح، تجهیز است. البته الآن در جامعه‌ی ما توجیه و کار توضیح مغفول است. همه از هم انتظار داریم بدون اینکه سیر توجیه و توضیح و مفاهمه و درک مشترک را با هم طی کنیم، بیاییم در یک پروسه‌ی پراتیک فعال شویم. مثلاً بیاییم یک NGOی درست کنیم، یک حزبی درست کنیم، در انتخابات فعال بشویم! اما قاعده‌ی تاریخ، قاعده‌ی خدا، قاعده‌ی انبیا و قاعده‌ی انسان‌های پیش‌برنده‌ی هم‌عصر و ماقبل خودمان این نبوده است. اینجا خدا برای پیامبر آخر که در فاز و فضاست، دارد روایت می‌کند، عنایت و توجهش می‌دهد، ذهنش را به مرحله‌بندی معطوف می‌کند و برایش شرح می‌دهد که ما در مرحله‌ی اول وقت مکفی گذاشتیم و موسی را توجیه کردیم، با او کار توضیحی کردیم، او را به علم و درایت رساندیم و بعد مجهزش کردیم. تجهیز را هم که قبلاً دیدیم، که طی آن، موسی به مینا و فهم توحیدی و روش مجهیز می‌شود و روش مواجهه با فرعون در مراحل مختلف به او انتقال داده می‌شود و نهایتاً تجهیز به یاد. اما آخرین وجه، اقدام است:

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

اقدام:

دعوت

تبیین

تلنگر

مطالبه

مواجهه

غلبه

اقدام موسی یک اقدام پراگماتیستی نبود، مراحل خاص خودش را طی کرد. در ابتدا دعوت فرعون در کار بود. بعد از دعوت دست به تبیین زد. تبیین به مفهوم بیان روشنگر و مستمر است. تا حد امکان خدا و موسی برای فرعون در مرحله‌ی تبیین وقت گذاشتند، هر دو به فرعون تلنگر زدند اما وقتی جواب نداد، بحث مواجهه پیش آمد و بعد از مواجهه هم همان‌طور که قبلاً دیدیم فاز به مرحله‌ی غلبه و حذف فرعون رفت. این اقدام مجموعاً یک اقدام مهندسی‌شده‌ای بود؛ زمینه برای تحول فرعون فراهم شد، فرعون خودش استقبال نکرد، تبیین و بیان توأم با روشنگری یک بند جدی را به خودش

اختصاص می‌داد و نهایتاً به رخ به رخ و حذف رسید، البته با سیری که قبلاً روی آن بحث کردیم. بحث را به پایان ببریم. مرحله‌ی بعد عنصر پیشتاز است؛

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

عنصر پیشتاز: متقاضی فرآورده‌ی حامل:

یاد

متن ره‌نما

روش

این پروژه را یک فردی باید پیش می‌برد و جلودار آن می‌شود. این فرد، متقاضی اولیه‌ی بود که خدا فرآوری‌اش کرد، سیر فرآوری برایش گذرانده شد. این متقاضی اولیه تبدیل به یک انسان یا مجری حامله شد؛ یعنی، موسی اول از دغدغه‌اش حامله بود، نه روش و نه جهازی داشت. تشکیلات کوچکی برای خودش داشت، ولی آن زمان که موسی فرار کرد، تک، مضطرب و پراسترس بود. خودش را هم به خدا واگذار کرد، گفت من می‌روم، به هر جا که خدا خواست من را ببرد و آدرس بدهد، خدا هم خوش جایی او را برد و خوب آدرسی به او داد. ولی همان [موسی] حامله شد از عنصر یاد، از یک متن راه‌نما یا یک کتاب پیش‌برنده و نهایتاً روش. در این مرحله خدا موسی را عنصر پیشتاز کرد.

عنصر پیشتاز الزاماً یک فرد رادیکال، شعاری و یا عنصری نیست که مطالباتش این قدر با ظرفیت‌های دوران جامعه فاصله داشته باشد که نتواند تحقق پیدا کند؛ از نوع اتفاقاتی که دیدیم در این ۳۰-۲۰ سال و به ویژه در این ده سال اخیر رخ داد و دائم سطح مطالبات بدون اندیشیدن به پشتوانه‌ی تشکیلاتی، تحقیقی و فکری‌اش بالا می‌رود. ولی نه خدا این عمل [افزایش سطح مطالبات بدون مابه‌ازای تحقیقی] را می‌کند نه عناصر پیش‌برنده‌ای از نوع موسی. موسی وقتی که به یک بلوغ و کیفیتی رسید دیگر همیشه می‌توانست شرایط خودش را با ظرفیت دوران مقایسه کند. پیشتاز کسی نیست که گرد و خاک کند، خدا به یک مورد قسم می‌خورد، به سُم اسبانی که از آنها جرقه برمی‌خیزد نه گرد و خاک! در سوره‌ی والعدایات به جرقه‌های سم اسبان قسم می‌خورد؛ جرقه‌ای که پیش از طلوع خورشید، شب را تبدیل به صبح می‌کند. این عنصر پیشتاز است، پیرامون را روشنایی می‌بخشد یکی - دو قدم جلوتر [را برای دیگران روشن می‌کند]. موسی خیلی جلو نیفتاد، آن موقع که خیلی جلو افتاد، قومش را جا گذاشت و دوان دوان به سوی [میقات] رفت، خدا با او برخورد کرد. خیلی مهم است! خدا مذمتش نکرد که این قدر جلو افتادی، گفت چرا این قدر جلو افتادی؟ موسی فقط گفت رسیدم زمان را از دست بدهم. بعد خدا به

او یک اطلاع داد که موسی شوکه شد. خدا به او گفت می‌دانی در این شتابی که تو کردی و قوم خودت را جا گذاشتی چه اتفاقی افتاد؟ قومت گوساله‌پرست شد! یعنی، گفت همهی این تلاش‌هایی که در این مدت کردی به خاطر یک حرکت رادیکال و افراطی از بین رفت. دوان دوان آمدی سوی من چه کار؟ من که در آنجا و پیش قومت هم بودم. مضمونی که ما از آیات می‌فهمیم [این است که خدا به موسی می‌گوید: ای کاش به گونه‌ای حرکت می‌کردی که یکی دو قدم بیشتر از قومت فاصله نداشتی، قومت هم آرام‌آرام می‌آمد. یعنی، خدا با رادیکالیسم کور، با رادیکالیسم شتابان، با رادیکالیسمی که درک شرایط را نمی‌کند و با فرد پیشتازی که می‌خواهد خودش را فرسنگ‌ها از پیرامون خودش جلوتر ترسیم کند، رابطه‌ی مثبتی برقرار نمی‌کند. در اینجا درس کیفی وجود دارد. در قرآن هم «مشفقون» آمده^۱ [که مرادف عنصر پیشتازاست]. یعنی کسانی که یک شعاعی دارند، یکی دو قدم هم جلوترند، اهل شفقت هم هستند، به نسبتی که می‌خواهند خودشان پیش بروند، می‌خواهند که پیرامون هم پیش برود.

استراتژی پیروز؛ از طراحی تا نتیجه

اندیشه - عمل سبب‌ساز:

اندیشه‌ی توحیدی

عمل توحیدی

دینامیسم توحیدی

۱. در این خصوص به عنوان یک نمونه می‌توان به آیات ۸۳ تا ۸۵ سوره‌ی طه نگاه کرد: «وَمَا أُعْجِلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ لَهُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَتَرَىٰ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا لَفِتْنًا لِقَوْمِكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵)»: «و ای موسی، چه چیز تو را [دور] از قوم خودت، به شتاب واداشته است؟» (۸۳) گفت: «اینان در پی منند، و من - ای پروردگارم - به سوی شتافتم تا خشنود شوی.» (۸۴) فرمود: «در حقیقت، ما قوم تو را پس از [عزیمت] تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت.» (۸۵)».

۲. مشفق به لحاظ لغوی به معنای ترسان و هراسان است؛ اما اشاره‌ی شهید صابر به آیات ۵۷ تا ۶۰ سوره‌ی مومنون است که در آن، صفت «مشفق» بودن با صفت «سابقون» (پیشتازان) و سبقت گیرندگان در کار نیک در کنار یکدیگر آمده‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَ الَّذِينَ هُمْ بآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَ الَّذِينَ هُمْ بَرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹) وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ إِلَيْ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)»

مرحله‌ی آخر هم این اتفاق بود که فرعون ارتفاعش به سطح رسید و به قول خدا بناهایی که به عرش رسانده بود، نابود گردید. خودش اهل ارتفاع بود، بناها هم همه به عرش رسیده بودند، همه از بین رفت. اینها میسر نبود مگر با یک اندیشه و عمل سبب‌ساز. یعنی، موسی کارگزار خدا نبود، فرعون هم در یک امر خودبه‌خودی و صرفاً پراتیک حذف نشد. جان‌مایه‌ی [استراتژی خدا] یک اندیشه‌ی توحیدی بود. آن اندیشه‌ی توحیدی به عمل توحیدی موسی و قومش منجر شد و نهایتاً دینامیسم توحیدی حرف آخر را زد. ساحران و پیرامون فرعون هم دینامیسم خاص خودشان را داشتند، فرعون هم دینامیسم داشت، زیربناها و شبکه‌های آب تعبیه شده و اهرام ثلاثه از یک مهندسی برخوردار بودند. یعنی، او هم دینامیسمی برای خودش داشت، منتها بالنهایه اندیشه‌ی توحیدی منجر به عمل توحیدی شد و عمل توحیدی هم منجر به دینامیسم توحیدی.

در جلسه‌ی بعد اگر خانم قدس - بنیانگذار محک - بیایند، ان‌شاءالله در خدمت ایشان هستیم. بحث ما با بانی محک مقدمتاً این طور مطرح خواهد شد که آیا این محک یک پروژه بود و خدا در آن آمد؟ خدا آورده‌ای داشت؟ آورده‌ی شما چه بود؟ چه طور از یک زیرزمین ۷۰ متری اجاره‌ای چیذر به این امکانات رسیدید؟ امکانات رابطه‌ای بود یا نه؟ خدا در آن مشارکت داشت؟ مردم در آن مشارکت داشتند؟ ایشان این بحث را عنوان می‌کند، بعد هم جمع می‌تواند با ایشان روی سازوکارها صحبت کند. ببینیم که در این دوران جدید هم امکان پیش‌برندگی، البته در مقیاس‌های کوچک‌تر، وجود دارد یا نه؟ بحث جلسه‌ی آخر «دید استراتژیک» این است که آیا برای ما هم امکان‌پذیر است که چشم‌اندازی طراحی کنیم؟ ما هم می‌توانیم رسام، مهندس، مجهز و مرحله‌بند باشیم؟ ما هم می‌توانیم تعریفی از عنصر پیشتاز را در پس پیشانی خودمان داشته باشیم و تحقیق ببخشیم؟ و آیا ما هم می‌توانیم دینامیسم توحیدی داشته‌باشیم یا نه؟

همچنان که دوستان جوان آمدند اینجا و تعریف و انتقادی کردند که این بحث‌ها باید به درد امروز ما بخورد، ان‌شاءالله جلسه‌ی بعد این بحث را اختصاص دهیم به اینکه خدای استراتژیک چه کار با ما می‌تواند بکند و ما چقدر می‌توانیم کار رو به جلو داشته باشیم؟ بخش دوم جلسه برای اول بار یک بحث جمعی ارائه می‌شود. قبل از عید یکی از دوستان جوان آمد پیشنهادی را مطرح کرد، و گفت که جمع‌هایی دو منظوره تشکیل شود، هم بحث‌های اینجا را نقد کند، هم خودش بحث ایجابی بیاورد. خودشان بدون دخالت ما چند جمع تشکیل دادند. ان‌شاءالله امروز یکی از آن جمع‌ها بحث خودش را ارائه خواهد

کرد؛ ما هم تقاضامان از دوستان این است که اینجا هم یک پروژه‌ی کوچک است، پروژه این است که تریبون تقسیم بشود و بحث را مشترک پیش ببریم و جمع‌های ساقدوشی پیدا بشوند که هم بحث‌هایی که اینجا می‌شود را نقد کنند هم خودشان بحثی بیاورند. قبل از اینکه به تنفس نائل و برای بخش دوم جلسه آماده شویم، متذکر می‌شوم که هفته‌ی گذشته اعلام شد که به مساعی یکی از دوستان بزرگ‌تر این جمع که تجربه‌ی چندساله در سفرهای جمعی دارند، پیشنهاد شده که هر از چند گاهی دوستان بتوانند مشترک با ربط به این بحث‌ها یک سفری داشته باشند، از طبیعت سرشار استفاده کنند، یک خوشی از مشاهده به آنها دست بدهد و به قول این دوست‌مان از مشاعات هستی هم بتوانیم استفاده کنیم. سفری برای پنجشنبه طراحی شده است. ان‌شاءالله این سفر یک روزه را با سرپرستی دوست بزرگ‌ترمان خواهیم رفت. خیلی متشکرم، خسته نباشید.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول

به نام خدا. ما سه جلسه‌ی دو ساعت و نیمه‌ی بحثی با هم داشتیم روی یکی از داشته‌ها و کارکردهای خدا؛ یعنی، یک کار مشترک نسبتاً متوسط و ابتدایی انجام دادیم. اولین داشته‌ای که در مباحث آقای صابر مطرح شد خدای طراح - مهندس بود. دو بحث مستقل در این موضوع طراحی شد: بحثی که توسط دوستان ارائه می‌شود و یک طرح موضوعی هم به طور خلاصه می‌گویم. بر اساس این بحث‌هایی که ما با هم در طی سه جلسه انجام دادیم، به این نتیجه رسیدیم که همان‌طور که به دنبال اثبات خدا نیستیم، دنبال اثبات این داشته‌ها هم نیستیم. یعنی، اگر با این دید برویم سراغ کتاب [قرآن] یا حتی ذهنیات خودمان، دور باطلی را پیموده‌ایم. همان‌طور که اگر بخواهیم خدا را اثبات کنیم دور باطلی را پیموده‌ایم. قرار نیست که ما داشته‌های خدا را اثبات کنیم. یعنی، اگر ما بخواهیم در کتاب بگردیم و اثبات کنیم که خدا طراح است، چیز قابل توجهی دست ما را نمی‌گیرد، علاوه بر آن که شاید خودش موجب تردیدهای بسیاری هم بشود. ما به این رسیدیم که از توان طراحی خدا فهمی پیدا کنیم. دوستان در ادامه‌ی بحث توضیح می‌دهند. [به طور خلاصه] به این رسیدیم که در آیات ۳۱، ۹۹ و ۱۰۱ سوره‌ی یونس، خدا روی قانون‌مندی خلقت دست می‌گذارد. این آیات نشان می‌دهد که همان‌طور که خلقت از اول بوده، قانون‌مندی‌اش هم همراهش بوده، خلقت هم با ذات خدا همراه می‌شود. همین دو روز پیش هم آقای غنی در ویژه‌نامه‌ی اعتماد یک مقاله نوشته بودند که یک دعوی فلسفی بوده است و خیلی‌ها می‌گفتند که خلقت جدا از ذات خداست، ولی آقای مطهری در نقدی که می‌زنند آنجا می‌گویند که خلقت هم عین ذات خداست. می‌خواهیم بگوییم که نیازی به اثبات داشته‌ها و قانون‌مندی‌ها نیست. اگر بخواهیم اثبات کنیم که جهان طراحی دارد، راهگشا نیست. چون ببینیم، می‌فهمیم و درکش می‌کنیم و بیشتر باید فهمی از آن توان پیدا کنیم و بعد ارتباطش با مسئولیت را تدبیر کنیم. چند مورد هم برای فهم این توان به ذهن‌مان رسید؛ یکی اینکه آیه می‌گوید خلقت در شش مرحله یا خلقت زمین در دو روز بود، این نشان می‌دهد که خدا یک طراحی داشته‌اش؛ یا آیه‌ی ۱۴ یونس می‌گوید: «آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم

چگونه رفتار می‌کنید»^۱. حساسیت خدا روی انسان و روی پروژه را نشان می‌دهد که اگر طراحی داشته‌اید، می‌نگریم که چگونه عمل می‌کنید و این نشان می‌دهد که خدا خود طراحی داشته است. همین لوح محفوظ که جاهای مختلف قرآن به کار برده است، نشان می‌دهد که طراحی کلانی نزد خداوند برای خلقتش وجود داشته، حال به عنوان مثال مدت مشخصی برای خلق گذاشته که مدت مشخص گذاشتن برای خلق هم نشان از یک طراحی است. یعنی، وقتی ما حتی به طراحی‌های خودمان نگاه می‌کنیم؛ مثلاً، یک مهندس، هم ایده‌ی تغییر و یک ایده‌ی کلی و بعد از ایده‌ی کلی، جزئیاتش مطرح می‌شود، بعد استعدادهای هر کدام از موادی که می‌خواهیم در این قطعه به کار ببریم، و بعد نتیجه‌ای که از آن قطعه نیاز داریم مد نظر قرار می‌گیرد.

بدون اینکه آدم بخواهد این را به خودش نسبت بدهد یا ندهد، یک ذهنیتی پیدا می‌کند، وقتی در قرآن می‌گردیم و می‌بینیم که مدت مشخص برای آن گذاشته، [نشان‌دهنده‌ی وجود نوعی طراحی و مهندسی است]. خلاصه این است که می‌گوید هم اولش، هم وسطش، هم مواد و مصالحش همه روی حساب است، همان چیزی که آقای صابر در بحث خدای طراح و مهندس گفتند: «به زمین گفتیم بیا گفت ما فرمان‌پذیریم و آمد». یک چنین گزاره‌ای، خودش کشف استعداد پدیده‌ها و مواد را نشان می‌دهد. دوستانی که مهندسی خوانده باشند می‌دانند، طراحی دقیقاً همین است. اینجا یک دیدی به انسان می‌دهد.

بعد اینکه در آیات دیگری گفته می‌شود که خدا اگر می‌خواست، می‌توانست خواسته‌اش را به یک نحو دیگری اجرا کند، این «نحو دیگر»، یعنی، یک نحوی هم الآن هست. این مثال‌ها بیشتر برای تقریب به ذهن است و گفتیم اساسی هم که ما در بحث‌مان خصوصاً در جلسه‌ی آخر به آن رسیدیم این بود که ما دنبال اثبات طراحی خدا نیستیم، دنبال این هستیم تا یک فهمی از توان طراحی پیدا کنیم، البته معطوف به پروژه نه معطوف به ذاتش و نه به یک چیزی که قابل دسترس ما نباشد، بلکه معطوف به پروژه‌ی مشترکی که بین او و خودمان قرار دارد. از این لحاظ خواندن این چند آیه برای این است که تعبیری از طراحی پیدا کنیم. در ادامه‌ی بحث، دوستانی که روی چند کلیدواژه کار کرده‌اند، نتیجه‌ی کارشان را خواهند گفت و بعد رابطه‌اش با همین پروژه و سپس از یک طریق دیگری هم

۱. «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ».

طراحی خدا را روی چند نمونه بررسی می‌کنند. یک نمونه را دقیق‌تر بررسی کرده‌اند؛ هم به خاطر کنجکاوی و هم اینکه این حس شد که در قرآن، بعد از انسان، مهم‌ترین موضوع آب (ماء) است. بعد آمدیم دنبال اینکه آن به چه درد ما می‌خورد یا اینکه در پروژه‌ی مشترک چه راه‌گشایی‌ای را دارد؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم

به نام خدا. چون بحثم شاید مقدم‌تر بوده من آغاز می‌کنم. در واقع از لحاظ اینکه شاید این بحثی که من دارم روی یک سری کلماتی باشد که بحث دوستان را توضیح بدهد، شاید بهتر است که من اول طرح بحث نمایم. ولی از همه لحاظ بهتر بود که ابتدا دوستان دیگر شروع کنند.

در آیاتی که می‌خوانیم واقعاً قصد این نیست که اثبات کنیم خدا مهندس یا طراح است. این طور برداشت کردیم که این آیات این را می‌رساند و ما پیرامون خودمان را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این‌گونه است، طراحی هست و هر چیزی به کناری رها نشده است. در این زمینه من خودم روی سه کلمه کار کرده‌ام. در قرآن یک سری آیاتی گلچین شده که این آیات واقعاً پرمفهوم است، اگر تنها روی این کلمات بحث و صحبت می‌شود، این فهم بنده می‌باشد و گرنه ممکن است خیلی منظورهای دیگر را هم برساند و خیلی مفاهیم عمیق‌تر هم داشته باشد. این سه کلمه، کلمات «تقدیر» و «تدبیر» و «وزن» است. ابتدا بهتر است توضیحی در ارتباط با معنای این سه واژه بدهم.

وزن از لحاظ لغوی معنی سنجش و اندازه‌گیری و قدر و اعتبار دارد. مثلاً، وقتی می‌گویند وزن کسی، به معنای اعتبار و قدر او است. یا مثلاً وقتی می‌گویند کلمه‌ی میزان از قدر گرفته می‌شود، این میزان هم می‌تواند میزان [به عنوان] فعل باشد، هم میزان و ترازویی باشد که ما انجام می‌دهیم. کلمه‌ی دوم، تقدیر است که از لحاظ لغوی معنی اندازه‌گیری معینی برای هر چیزی را می‌دهد، یا اینکه کمیت یک شی را تبیین کنیم. یا باز هم در مورد [معنای] تقدیر، این کلمه‌ی «وزن» شاید خیلی قشنگ‌تر است تقدیر را توصیف کند. وقتی می‌گویند قدر فلان کس به معنی اعتبار و احترام آن فرد است. سوم، معنی کلمه‌ی تدبیر چاره‌اندیشی در یک کاری است، البته نه لزوماً از سر بیچارگی، بلکه برای آنکه عواقب آن کار سنجیده بشود و دنبال آن کار باشد، آن کار اداره شود و چاره‌ای برای آن اندیشیده شود.

یک توضیح دقیق‌تر هم این است که تقدیر از لحاظ قرآنی، یعنی اینکه، برای هر شیء یک اندازه و استعداد مشخصی قرار داده‌اند. یعنی، از جانب خدا، استعداد و قابلیت و شاکله‌ای درون هر شیء قرار بگیرد و آن‌طور که از آیات برمی‌آید یک مسئولیتی را متوجه ما کرده که به آن اندازه و آن قابلیت معین شده در درون خودمان پی ببریم.

در مورد کلمه‌ی تدبیر، خدا قبل از اینکه سراغ بقیه‌ی مسائل برود، خودش را یک تدبیرگر کل معرفی کرده است. مثلاً در آیه‌ی ۳ سوره‌ی یونس آمده: «پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند. شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. این است خدا، پروردگار شما؛ پس او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟» که کاملاً نشان می‌دهد که خدا خودش را به عنوان یک مدبر اول و محیط بر آن خلقی که کرده و سیر و استعداد آن خلق معرفی می‌کند.

آیه‌ی ۵ سوره‌ی سجده^۲ بیان می‌دارد: «کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند آن‌گاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش آن چنان که شما [آدمیان] برمی‌شمارید هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود.» یا در قسمتی از آیه‌ی دوم سوره‌ی رعد^۳ که می‌گوید: «... [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید. امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید».

مورد دومی که در این آیات مشاهده می‌شود، این است که بعد از اینکه خداوند خودش را تدبیرگر کل معرفی می‌کند، مسئولیتی هم از انسان می‌خواهد. یعنی، انسان را مدبر می‌بیند و از او هم می‌خواهد که فکر کند و سوال می‌کند که آیا به این تدبیری که در کار و خلق تو شده، فکر نمی‌کنی و در آن تدبیر نمی‌کنی؟ [در آیه‌ی ۴ سوره‌ی سجده^۴]: «خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید آن‌گاه بر عرش استیلا یافت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعت‌گری نیست. آیا باز هم پند نمی‌گیرید؟».

۱. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَيْعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ».
۲. «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ».
۳. «... يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ».
۴. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَيْعٍ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ».

[در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره‌ی محمد^۱ می‌خوانیم: «اینها همان کسانی هستند که خداوند آنان را لعنت نمود (شاید لعنت به همان معنای «دوری» درست‌تر مفهوم را برساند، یا دور نمود و گوش و دل ایشان را ناشنوا و چشم‌هایشان را نابینا کرده است. آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟».

به عنوان نمونه‌ی دیگر آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی یونس^۲ که همه‌اش پرسش است: «بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو آیا پروا نمی‌کنید؟» اگر به سیر توجه شود [سوالی که در ذهن شکل می‌گیرد این است که] چرا خدا این پرسش‌ها را مطرح می‌کند؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که وقتی از انسان می‌خواهد که در اداره‌ی این امور فکر کند، خود انسان نیز قابلیت و قدرت تدبیر را دارد و با توجه به آن آیه‌ای که در سوره‌ی حجر است که می‌گوید: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲) کاملاً نشان می‌دهد که [خدا] تدبیرگری خودش را در انسان قرار داده و این سوال‌هایی که از او می‌پرسد و او را فرا می‌خواند به اینکه فکر کند، نشان می‌دهد که از او هم می‌خواهد که به این قابلیت‌ها برسد.

کلمه‌ی دوم، کلمه‌ی تقدیر است. خداوند در قرآن روی این کلمه خیلی حساس است و در آیاتی خودش را با این صفت معرفی می‌کند؛ خودش را یک ترازوی موزون‌گر قدر استعدادهای هستی نشان می‌دهد. یعنی، خودش را طوری معرفی می‌کند که [مؤید آن است که] تمام این قدرها و اندازه‌ها را او تعیین کرده است. مثلاً، در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی مومنون^۳ آمده: «و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده‌ایم؛ و از آسمان آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را در

۱. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ» (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا» (۲۴)

۲. «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَ يُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَبِّحُوا لِلَّهِ قُلُّوا أَفَلَا تَتَّقُونَ».

۳. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ» (۱۸).

زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم». یا در آیه‌ی ۲ سوره‌ی فرقان^۱ می‌خوانیم: «همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است».

مورد بعدی [در بررسی پیرامون] کلمه‌ی تقدیر که کاملاً در این آیات مشخص است [این است که] خودش را علاوه بر اینکه خالق قدرهای درون خلایق می‌داند، مخزن‌دار آنها هم می‌داند. یعنی، کاملاً بیان کرده که این تقدیرهایی که قرار گرفته مخزنش دست من است؛ یعنی، گنجینه‌ی آنها دست من است. مخصوصاً در کلمه‌ی آب که برای مان توضیح خواهند داد، کاملاً در این آیات مشخص شده است.

مورد دوم که دوباره در [تحلیل و تامل پیرامون] این کلمه مشخص می‌شود، این است که انسان را به پیدا کردن راه از [طریق] نگاه کردن به این تقدیرها و اندازه‌ها فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که به این تقدیرها و اندازه‌ها به دقت نگاه کند. آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی انعام^۲ بیان می‌کند: «اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد. پس به وسیله‌ی آن از هرگونه گیاه برآوردیم و از آن [گیاه] جوانه‌ی سبزی خارج ساختم که از آن دانه‌های مترامی برمی‌آوریم و از شکوفه‌ی درخت خرما خوشه‌هایی است نزدیک به هم و [نیز] باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار همانند و غیرهمانند خارج نمودیم. به میوه‌ی آن چون ثمر دهد و به [طرز] رسیدنش بنگرید. قطعاً در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست».

در آیه‌ی ۹۷ همین سوره [انعام]^۳ آمده است که: «و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید به یقین ما دلایل [خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم.» انسان را فرا می‌خواند تا از این تقدیرهایی که خدا درون آنها قرار داده به کنه [مساله] راه بیاید و مساله‌ی آخر اینکه خداوند برای خلق خودش زمان گذاشته است، هم زمانی که آن را خلق کرده، به زمانش اشاره کرده و هم خودش را قادر به آن دانسته که تنها من هستم که می‌توانم این زمان را

۱. «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرًا تَقْدِيرًا».

۲. «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتِرًا كَيْتًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّيْحَانَ مُشْبَتًا وَعَجِيرٌ مُمْتَسَبًا انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

۳. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

از او بگیریم، زمانی را که برای رشد به ما و هستی داده و نسبت به آن هم مرتب سوال می‌کند؛ مثلاً، [در آیه‌ی ۵ سوره‌ی حج^۱] گفته: «ای مردم اگر درباره‌ی برانگیخته شدن در شک هستی پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه‌ی دارای خلقت کامل و [حیانا] خلقت ناقص تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم (هم مدت را اشاره کرده هم مراحل خلق را) آن‌گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما [زودرس] می‌میرد و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی و [لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنی‌های] نیکو می‌رویاند».

من فکر می‌کنم این آیه‌ی آخر که بحث را با آن جمع خواهم کرد حتی بیشتر از صحبت من را بیان می‌کند، آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی طه^۲ است: «آنگاه که خواهر تو می‌رفت و می‌گفت آیا شما را بر کسی که عهده‌دار او گردد، دلالت کنم؟ پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود و غم نخورد و [سپس] شخصی را کشتی و [ما] تو را از اندوه رهانیدیم و تو را بارها آزمودیم و سالی چند در میان اهل مدین ماندی، سپس ای موسی در زمان مقدر [و مقتضی] آمدی». خدا با موسی که صحبت می‌کند، سیر و طراحی خودش را در زندگی و تقدیر موسی نشان می‌دهد؛ اول او را به این آگاه می‌کند که موقعی که تو به دنیا آمدی و آن مسائل برایت پیش آمد و ما تو را به آب انداختیم، این ما بودیم که به مادرت آرامش دادیم و بعد که تو به حیطه‌ی فرعون رفتی باز ما بودیم که تو را به مادرت سپردیم تا در آغوش او رشد پیدا کنی، این قسمت سهم خود را از پشتیبانی از موسی به او می‌گوید و قسمت دوم آیه این را به موسی می‌گوید که تو هم سهمی برای رشد استعدادهای خودت نشان دادی و متذکر می‌شود که تو بارها آزمایش پس دادی و در شهر ماندی و نرفتی، مثل یونس نبودی که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنی و در

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَيْتِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُ مِّن نُّرٍّ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَّئِيْن لَّكُمْ وَتُفَرِّقُوا فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يَتُوفَىٰ مِن بَيْنِكُمْ مَّن يُرْدُ إِلَىٰ أَذُنِ الْأَعْمُرِ لِكَيْلًا يُعَلِّمَ مِن بَعْدِ عِلْمِ شَيْئًا وَتَوْرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ بِهِجٍ».

۲. «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَتَبْتَئِنَ وَوَقَّلتَ نَفْسًا فَفَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ».

آخر هم می‌گوید: «ثمّ جئت علی قدر یا موسی»؛ یعنی، در حالی‌که به آن «قدر» کافی آزمایش شده بودی و به آن اندازه‌ی کافی رسیده بودی، ما تو را به آن پیامبری رساندیم.

مشارکت‌کننده‌ی سوم

به نام خدا. من همانطور که دوستان قبلی هم اشاره کردند، دنبال اثبات توان خدا در طراحی هستی نبودم و فقط می‌خواستم در حد فهم خودم از توان خدا در طراحی هستی درکی داشته باشم. از آنجایی که انسان، زمین و آب از مهم‌ترین آفریده‌های خدا هستند و خدا هم در کتاب آخر به عناصر طبیعی - که آب مهم‌ترینش است - توجه خاصی داشته، من سعی کردم به طراحی خدا در آب توجه کنم.

آب یا همان ماء در لغت به معنی «هر مایع غیرجامد» است، چه آب مطلق باشد و چه مضاف. ولی وقتی به صورت مطلق «ماء» استفاده شود، منسوب به همان آب خالص است. به نظر می‌رسد آب در خلقت که دو وظیفه و چند صفت دارد که وظایفش یکی حیات‌دهندگی و دیگری هلاک کردن است.

برای حیات‌دهندگی می‌توان به آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی بقره و آیات ۴۸ و ۴۹ سوره‌ی فرقان اشاره کرد. در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی بقره^۱ عنوان می‌شود: «همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتیانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید». در آیات ۴۸ و ۴۹ سوره‌ی فرقان^۲ هم عنوان می‌شود: «و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت‌خویش [باران] فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم. تا به وسیله‌ی آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آنچه خلق کرده‌ایم از دامها و انسان‌های بسیار بنوشانیم». در این آیات وظیفه‌ی رویش و زایش به عهده‌ی آب گذاشته شده است، خیلی مهم است!

برای وظیفه‌ی دوم آب که همان هلاک‌کنندگی است، آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی اعراف^۳ را می‌توان بیان کرد: «چون آن رسول آمد او را تکذیب کردند. ما هم او و پیرامونش را در کشتی

۱. «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُ لِيَّةً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

۲. «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَابًا كَثِيرًا (۴۹)».

۳. «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ».

نجات نشانیدیم و آنان که آیات الهی را تکذیب کردند (به آب هلاک) غرق کردیم که مردمی بسیار نادان و کوردل بودند».

اما بعد از وظایفی که در کتاب آخر به عهده‌ی آب گذاشته شده، یک سری صفات هم در لابه‌لای آیات این کتاب از طرف خداوند به آب نسبت داده شده که من چند مورد از آنها را استخراج کرده‌ام: طهارت، جریان، فراوانی، گوارایی و ریزش.

در مورد طهارت آب در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی فرقان عنوان می‌شود: «و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [باران] فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم». صفت طهارت و پاکیزگی در این آیه به آب نسبت داده شده و این همان صفتی است که دارندگان این وصف مورد رحمت و محبوب خدا هستند: «...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره: ۲۲۲).

صفت بعدی جریان آب است. آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی ملک^۱ بیان می‌دارد: «بگو به من خبر دهید اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود چه کسی آب روان برای تان خواهد آورد؟». این آیه علاوه بر فرو رفتن آب و افت منابع آبی کره‌ی زمین صفت «معین» را به آب نسبت داده است. کلمه‌ی معین دارای دو ریشه است. احتمال اول اینکه از ماده‌ی «عین» مشتق شده باشد که در این صورت معین به معنای قابل رؤیت است و «ماء معین» یعنی آبی که به چشم بیاید و قابل استفاده باشد. دوم اینکه معین از ماده‌ی «معن» مشتق شده باشد که در آن صورت «معن الماء» به معنای جریان آب است و «ماء معین» یعنی آب جاری و قابل دسترس. یک نکته‌ی دیگری هم که از این آیه می‌توان فهمید این است که آب به امر و فرمان الهی و آن خلقت و ویژه‌ی خودش به گونه‌ای طراحی شده که به اعماق زمین فرو نمی‌رود. یعنی، مواد تشکیل‌دهنده‌ی آب، بافت خاک‌ها و بستر زمین به گونه‌ای هست که مانع فرورفتن آب به عمیق‌ترین لایه‌ی کره‌ی زمین می‌شود.

صفت دیگر فراوانی آب است. در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی جن^۲ بیان می‌شود که «و اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم». در این آیه خداوند آب را پاداش و مزد استقامت و پایداری بر صراط حق قرار داده است.

صفت بعدی هم گوارایی آب است. در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی مرسلات^۱ می‌خوانیم: «و کوه‌های بلند در آن نهادیم و به شما آبی گوارا نوشانیدیم». از جمله صفاتی که در قرآن به آب

۱. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ».

۲. «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا».

نسبت داده شده کلمه‌ی فرات است؛ فرات در لغت عرب به معنی شیرینی است، در این آیه ابتدا به کوه‌های بلند و سربرافراشته اشاره شده و بعد هم به سیراب کردن انسان‌ها به آب گوارا و شیرین که به نظر می‌رسد بین کوه و آب مطبوع و گوارا یک نسبتی وجود داشته باشد که کوه می‌تواند منبع ذخیره‌ی منابع آبی مان باشد و بنابراین می‌توانیم این گونه بگوییم که بین کوه، باران و آب ارتباط تنگاتنگی هم وجود دارد.

صفت آخری که به آب نسبت داده شده ریزش است. آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی نباء^۱ می‌گوید: «و از ابرهای مترکم آبی ریزان فرود آوردیم». صفتی که خداوند در قرآن برای آب مطرح کرده کلمه‌ی «تَجَاجَ» است که از ماده‌ی «تَجَج» به معنای جریان و ریزش می‌باشد و «ماء تَجَاج» آبی است که جریان و ریزش زیادی داشته باشد.

در نهایت باید بگوییم که آب در قرآن اهمیت عمیقی دارد. خداوند در آیات متعددی به انسان توصیه می‌کند که در آب تفکر کند و شکر این نعمت را به جا آورد؛ از جمله آیات ۶۸ تا ۷۰ سوره‌ی واقعه^۲: «آیا آبی را که می‌نوشید، دیده‌اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده‌اید یا ما فرودآورنده‌ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌دارید؟». به نظر می‌رسد که در قرآن بعد از انسان آب بارزترین آفریده‌ی خداوند باشد و اینکه خداوند به انسان می‌گوید آیا به آب اندیشیده‌اید، با انسان شوخی نمی‌کند و این جمله هم یک جمله‌ی ادبی نیست، بلکه واقعاً انسان را تشویق می‌کند که در باره‌ی این مخلوقش اندیشه و فکر کند. یک سری ویژگی‌ها هم برای آب مطلوب و مورد نیاز بشر در قرآن بیان می‌کند، از جمله اینکه آب باید پاکیزه باشد، در دسترس باشد، خوش‌گوار، شیرین، ریزان و جاری باشد. و به نظر من این ما هستیم که باید با تدبیر در نشانه‌ها به مطلوب خودمان برسیم، کما اینکه نمونه‌ی بارزش آقای مهندس بازرگان به این صفت توجه کرد و آب را در تمام لوله‌های خانه‌های تهران به جریان انداخت و جاری کرد. در آب یک دینامیسم طراحی و تدبیری اندیشیده شده و این ما هستیم که باید با تدبیر در نشانه‌ها و در این دینامیسم، تدبیر خودمان را با تدبیر خدا هماهنگ کنیم و به نظر می‌رسد که تدبیر باید دو سویه باشد. این ما هستیم که باید خودمان را با تدبیر خدا هماهنگ کنیم. به عنوان مثال آب دارای خاصیت منحصر به فردی است؛ یعنی، تمایل به

۱. «وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ شَامِيحَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فَرَاتًا».

۲. «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً تَجَاجًا».

۳. «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰)».

کشش به سمت بالا دارد، به خاطر این خاصیت، آب این قابلیت را دارد که در گیاهان علی‌رغم وجود نیروی جاذبه‌ی زمین به سمت بالا حرکت کند و مواد معدنی مورد نیاز برای حیات گیاهان را حتی در بلندترین درختان نیز فراهم سازد. یا در زمستان، آب از سطح به سمت پایین یخ می‌زند و این قابلیت را دارد که شناور شود. بنابراین، ماهی‌ها می‌توانند در فصل زمستان زنده بمانند و یا اینکه آب دارای نقطه‌ی جوش و نقطه‌ی انجماد بسیار بالایی است و این باعث می‌شود که ما در محیطی که دمای هوا نوسانات زیادی دارد، بتوانیم زندگی کنیم و بدن ما دمای ثابت ۳۷ درجه‌ی خود را حفظ کند.

مشارکت‌کننده‌ی اول

می‌خواستیم یک مروری بکنیم و بگوییم یک قانون‌مندی در جهان هست و این قانون‌مندی نشان از یک طراحی دارد. این رویکردی است که قرآن به ما توصیه می‌کند تا رابطه‌ی این قانون‌مندی‌ها را در جهان بشناسیم و بر حسب این قانون‌مندی‌ها حرکت کنیم. یکی از این قانون‌مندی‌ها طراحی و مهندسی است. این طراحی پر واضح است؛ مهم‌ترین کلمه‌ای هم که در قرآن برای آن می‌توان پیدا کرد «قدر» است؛ یعنی، ظرفیت و استعداد پدیده‌ها. مثلاً به موسی گفته است: «ثُمَّ جِئْتَنَا عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ» (طه: ۴۰)؛ یعنی، ای موسی در زمان معین آمدی. حال ما این را در همه‌ی پدیده‌ها جاری و ساری بینیم؛ یعنی، کشف دینامیسم استعدادهای هر پدیده‌ای به انسان کمک می‌کند که با آن دینامیسمی که خداوند در همان پدیده گذاشته است، همراه گردد.

ما این طور از خدای طراح و مهندس فهمیدیم که خداوند برای هر پدیده‌ای یک قدر و ظرفیتی گذاشته است. با تدبیر در این قدر و استعداد، یعنی، کشف آن قدر و استعداد باید آن استعدادهای بالقوه را بالفعل کرد. آیه‌ای که مثال زدند آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی واقعه بود که می‌گوید اگر شکر نکنید آب تلخ و شور می‌شود. [این گزاره] شوخی و روکم‌کنی نیست! غضب خداوند که عجیب و غریب نیست، قانون و سنتش این است و آن مثال‌هایی که زده شد، صفت‌ها و استعداد ما این‌هاست که باید در این مسیر شکوفا و جاری شود، ما حق داریم، وظیفه‌مان است، جانشینی همین است. جانشینی خدا در این مفهوم یعنی تن دادن به قدر و منزلت پدیده‌ها، تدبیر در تدبیر خداوند و هماهنگ شدن با آن تدبیر. ما یک چنین برداشتی داریم.

